

حقیقت

دوره دوم
شهریور ۷۸ شماره ۳۱

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

توهمات را بدور افکنید!

در رد نظرات و استدلالاتی که فاطمی را توطیه می کند

انقلابیون در افشای ماهیت ضد مردمی خاتمی و شرکایش نباید غافل بود. ما از روز نخست به افشای اهداف و منافع ارتجاعی خاتمی پرداختیم و فریبکاریهایش را افشاء کردیم. تجربه نشان داد که اگر نیروی پشاهنگ آگاه، تحلیل صحیح و علمی خود از اوضاع و ماهیت قوای مختلف طبقاتی را بدون تزلزل و تردید جلو بگذارد، بر این مبنا سیاست روشنی ارائه دهد و برای آن مبارزه کند، می تواند نقش موثری در زدودن انحرافات، ضربه زدن به توهمات رایج و تغییر جو عمومی بازی کند. مهم اینست که نیروی انقلابی بتواند در اینگونه موارد خلاف جریان عمومی شنا کند و دنباله رو موج غلط نشود.

اما علیرغم ضربه سیاسی مهمی که بر بقیه در صفحه ۵

وقایع پر شتاب جامعه، و برجسته تر از همه خیزش دانشجویی تیر ماه، نقاب از چهره خاتمی برداشته و منافع مشترک جناح های مختلف جمهوری اسلامی را برملا کرده است. در نتیجه موضعگیری آشکار خاتمی و متحدانش علیه شعارها و مبارزات رزمنده جوانان، بسیاری افراد که در جریان انتخابات دوم خرداد به وعده های خاتمی دل بسته و به او رای داده بودند، به اشتباه خود پی برده اند. این یک تحول ذهنی مثبت است. هر اندازه طبقات ارتجاعی حاکم بیشتر افشاء و منفرد شوند، زمینه مساعدتری برای شکل گیری یک اتحاد انقلابی و ضد رژیم در صفوف خلق بوجود می آید. در فروریختن این توهمات، زندگی واقعی نقش تعیین کننده ای بازی کرده است. اما از نقش مهم کمونیستهای انقلابی (مانویستها) و دیگر

خرافه مسالمت جویی

مرتجعین دنیا را به آتش می کشند، اما زمانی که خلق شمعی روشن می کند فریاد واممیبتا سر می دهند!
- مائوتسه دون

امروز مسئله خشونت به یکی از بحثهای عمده در جامعه ایران تبدیل شده است. سرکوب عریان و خشتی که جمهوری اسلامی علیه مردم به پیش برده، حساسیت اکثریت جامعه را نسبت به این بحث برانگیخته است. برخی نظریه پردازان و مطبوعات وابسته به جمهوری اسلامی، بویژه در پی خیزش دانشجویی تیر ماه ۱۳۷۸، مسئله قهر و خشونت را به کانون بحثهای خویش تبدیل کرده اند. آنها از این بحثها دو هدف را دنبال می کنند: یکم، ارائه یک تصویر قلبی از خشونت رژیم علیه مردم؛ بدین شکل است که گویا فقط یک بخش هیئت حاکمه، خشونت طلب است و بخش دیگر مخالف کاربرد خشونت است. بنابراین عقل سلیم حکم می کند که مردم از این بخش حاکمیت یعنی خاتمی و متحدانش، در برابر جناح خشونت طلب حمایت کنند. این یعنی کشاندن توده ها بر دایره دعوا و رقابت درونی ارتجاع حاکم. دعوا و رقابتی که اساسا بر سر بیشتر استثمار کردن و بهتر سواری گرفتن از جامعه است و هیچ ربطی به منافع محرومان و ستمدیدگان ندارد.

دوم، بازداشتن توده ها از کاربرد خشونت و قهر در برابر قوای سرکوبگر. می گویند: «خشونت را نباید با خشونت جواب داد.» می گویند: «خرد را باید به جای خشونت نشانند.» می گویند: «مقابله به مثل کردن، آب به آسیاب خشونت طلبان ریختن است.» از خشونت، گناه کبیره ای ساخته اند و نسل جوان را از بقیه در صفحه ۲

«خلق چین

پیا خاسته است!»

بمناسبت پنجاهمین سالگرد پیروزی

انقلاب چین
صفحه ۲۰

«یا همه یا هیچکس!»

نقدی بر دیدگاه و برخورد
مردسالارانه در

جنبش دانشجویی اخیر
صفحه ۷

چگونه چین انقلابی از شو

مواد مخدر خلاص شد

صفحه ۱۰

= اطلاعیه کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان آیمال گوسمان درباره دستگیری رفیق فلیسیانو رهبر کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
صفحه ۱۵

= اخباری از پیشروهای جنگ خلق در نپال و پرو
صفحه ۱۶

خرافه مسالمت جوئی

آن می ترسانند. بدین ترتیب می خواهند اوضاع ناراضیتی مردم را کنترل و مهار کنند و آن را به چارچوب ها و شیوه هائی که خطری متوجه موجودیت رژیم ارتجاعی اسلامی نکند، محدود سازند.

تجربه نشان داده که در جامعه تحت سلطه ای مثل ایران، کار دولت ارتجاعی بدون جلادانی نظیر لاجوردی و فلاحیان و سعید اصامی نمی چرخد. زمان شاه هم چنین بود. به همین دلیل، طبقات حاکم مرتبا چنین افرادی را بعنوان متخصص سرکوب و شکنجه و کشتار تربیت می کنند. یا از «خارج» قرض می گیرند. و بکار می گمازند. دولت هر سال چند میلیارد دلار بودجه به تقویت و نوسازی ماشین نظامی و جاسوسی خویش اختصاص می دهد. تسلیحات و وسائل جاسوسی و ابزار شکنجه می خرد؛ کادراهی امنیتی پرورش می دهد؛ استاد و متخصص خارجی در امر سرکوب استخدام می کند؛ و مزدور می گیرد. «انصار حزب الله» یا آنچه «نیروهائی شخصی پوش وابسته به نیروی انتظامی» نامیده می شوند، فقط بخش کوچکی از این مزدوران سرکوبگر به حساب می آیند. نیروهای مسلح ارتجاع مرتبا مانور و تمرین برگزار می کنند تا همیشه آماده عمل باشند. با چنین آمادگی و پشتوانه ای است که جنایاتی نظیر حمله به کوی دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز می تواند انجام بگیرد. از انتخاب ساعت این حملات گرفته تا هماهنگی و سرعت عمل نیروهای مهاجم، از شیوه ضرب و شتم و تخریب گرفته تا حتی فحش هائی که برای برانگیختن روحیه نیروهای خود و تضعیف روحیه دانشجویان بکار برده شد، همگی در طرح های رایج ضد شورش پیش بینی شده و بارها به دقت در مانورها تمرین شده است. این نوع حملات را اربابان و استادان امپریالیست جمهوری اسلامی در مدارس ویژه به نیروهای سرکوبگر کشورهای مختلف آموزش می دهند.

اما رسانه های تبلیغاتی ارتجاعی و نظریه پردازان رژیم، واقعیات را وارونه و مخدوش ارائه می دهند تا ماهیت خشن و قهرآمیز دولت ارتجاعی را در کلیت خویش بپوشانند؛ ماهیتی که ربطی به این جناح یا آن محفل حکومتی ندارد. حاکمیت طبقات استثمارگر و وابسته به امپریالیسم یعنی سرمایه داران و زمینداران بزرگ که اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند، جز از طریق دیکتاتوری خشن و خونین ارتجاعی علیه اکثریت عظیم جامعه نمی تواند بر جای بماند. این طبقات، حق انحصاری استفاده از اسلحه را برای خود نگاه می دارند و با اعمال قهر سازمان یافته، جایگاه مسلط خود را حفظ می کنند. نیروهای مسلح سرکوبگر

و دادگاه ها و زندانها از ارکان اساسی دولت آنها به حساب می آیند. و این در مورد هر شکل از دولت طبقات استثمارگر، حتی در دموکراسی های بورژوازی غرب هم صدق می کند. در آنجا هم حاکمیت طبقه سرمایه دار اساسا توسط قوه قهر سازمان یافته حفظ می شود و هر جریان و جنبشی که واقعا موجودیت نظم حاکم را به خطر بیندازد و حقوق پایه ای بورژوازی یعنی حق حاکمیت، حق مالکیت و حق استثمار را تهدید کند، به شدت سرکوب می شود. البته در دموکراسی های بورژوازی، از ابزار کنترل سیاسی و فرهنگی. از احزاب قانونی، پروسه های انتخاباتی، رسانه ها و نهادهای مشارکت توده ای. به مراتب بیشتر از کشورهای تحت سلطه استفاده می شود. ولی در آنجا هم نیروهای پلیس و دستگاه اطلاعاتی را تقویت می کنند، نیروهای ضد شورش را پرورش می دهند، انقلابیون را تحت کنترل و پیگرد دائم قرار می دهند و مرتبا زندان می سازند. نمونه بارز آن، آمریکا است که پیشرفته ترین جامعه مدنی را دارد و در عین حال خشونت و قهر ارتجاعی در آن بیدار می کند.

در ایران نیز منافع کل رژیم است که حکم به ضرب و شتم، ترور، زندان، شکنجه و اعدام می دهد و نه نیات شیطنانی، افکار بیمارگونه و یا «نابخردی» این یا آن مقام انتظامی. این واقعیت بویژه در مقاطعی که کل حاکمیت از جانب خیزش های توده ای و مبارزات انقلابی با خطر جدی روبروست، روشنتر از همیشه بنمایش در می آید. مبارزات مردم، جناح های مختلف هیئت حاکمه را مجبور می کند که اشتراک منافع و پیوندهای اساسی طبقاتی خود را آشکار سازند. نمونه ملموس این مسئله را در موضوعگیری بی پرده خاتمی در مقابل خیزش دانشجویی اخیر دیدیم که همزمان با سایر سران رژیم از «ضرورت سرکوب شراکت ها» و «دفاع از کیان نظام اسلامی» سخن گفت. درست همانگونه که در جریان کشتار ده ها هزار زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کلیه سردمداران و کادراهی رژیم، منجمله خاتمی که آن روزها وزیر ارشاد بود، با آن جنایت عظیم توافق داشتند. درست همانگونه که همه این جانیان با پیگیری و شکنجه و اعدام کمونیستها و دیگر مبارزان ضد رژیم، با سرکوب مبارزات عادلانه مردم کردستان و سایر ملل ستم دیده، با سرکوب جنبش زنان آزادیخواه و پیشبرد سیاست حجاب اجباری، و ستم های گوناگون دیگر توافق داشتند.

در عین حال، طی چند ساله اخیر بر سر چگونگی سرکوب توده ها و کنترل جامعه اختلافاتی در بین حکام اسلامی بروز کرده و صف بندی هائی را باعث شده است. یک بخش از حاکمیت به این نتیجه رسیده که

وضع جامعه انفجاری است و موقعیت هیئت حاکمه نیز بحرانی و خراب است. بنابراین جمهوری اسلامی باید ابزار سرکوب را ماهرانه تر و به اصطلاح «ظاهر الصلاح» تر بکار گیرد. باید تا آنجا که امکانش وجود دارد، سرکوب عریان و «ورای قانون» را محدود کرد و مانع از انفجار اجتماعی شد. این جناح حاکمیت که به «جریان دوم خرداد» معروف شده و کادراهی اصلی آن را بازجویان و شکنجه گران دهه اول حیات رژیم تشکیل می دهند، معتقدند که امروز دیگر شرایط سال ۱۳۶۰ نیست که برای ایجاد رعب و وحشت گسترده در جامعه هر روز لیست صدها جوان اعدامی را مثل لیست کنکور در روزنامه ها منتشر کنیم. و اگر چنین کنیم، آتش خشم مردم همان بلاتی را بر سر ما می آورد که بر سر شاه و دار و دسته اش آورد. آنها بعنوان مجریان برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بخوبی می دانند که خشن ترین طرح های اقتصادی در راهست و هنوز جامعه با اوج ترور و وحشت اقتصادی روبرو نشده است. بنابراین معتقدند که امروز باید بیش از هر زمان دیگر از ابزار گنج کشنده سیاسی نظیر انتخابات و «حزب بازی» و مجامع «دیالوگ» و «آشتی ملی» استفاده کنند و ناراضیاتی فزاینده مردم را به مجاری قابل کنترل روان سازند. و همانطور که خود خاتمی در فرصتهای مختلف به صراحت اعلام کرده، این بهیچوجه به معنای برچیدن دستگاه های سرکوبگر نیست. آنها به جای خود باقی هستند و باید «در انجام وظایف مقدس اسلامی. ملی خود» تشویق و تقویت هم بشوند! حتی زمانی که این جناح به فشارها و سرکوبیهای به اصطلاح «زیاده از حد» و «غیر قانونی» در گذشته، نیمچه انتقادی می کند و لحن پوزش بخود می گیرد، فقط برای آنست که خشم مردم را فروشانند. اینها خوب می دانند «کسی که باد کاشته، توفان درو خواهد کرد.»

دیگر بخش های هیئت حاکمه نیز ضرورت برخی اقدامات فریبکارانه و حک و اصلاحات محدود برای مهار خشم مردم را درک می کنند و با آن همراهی نشان می دهند. مثلا برخی تغییر مناصب حکومتی و پشت پرده رفتن عناصر بدنام و منفور، مورد توافق این بخش ها نیز هست. امروز دستگیری و قربانی کردن چند نفر از جانیان «آفتابه دزد» و مهره های درجه سوم در سپاه و سازمان زندانها. با هدف از زیر تیغ خارج کردن آمران و عوامل اصلی جنایات بیست ساله جمهوری اسلامی. سیاست مشترک کل هیئت حاکمه به حساب می آید. اختلافشان آنجاست که جناح مخالف خاتمی و شرکاء، «دموکراسی بازی» و وعده های «خشونت

زدانی» را برای جمهوری اسلامی خطرناک می داند و معتقد است که مردم این را نشانه ضعف و درماندگی رژیم تلقی می کنند و با عزم محکمتری درگیر مبارزه می شوند. اینست مضمون اختلافی که بر سر «خشونت» یا «عدم خشونت» در بین حکام اسلامی وجود دارد.

اما آن قهر و خشونت که کل جناح های حاکمیت علیه آن متفق القولند، ماهیت دیگری دارد و از جای دیگری سرچشمه می گیرد. برای فهم اینکه هیئت حاکمه واقعا با چه خشونتی مخالف است باید به عناوین و مقالات اصلی روزنامه های وابسته به رژیم در روزهای داغ خیزش دانشجویی تیر ماه و بعد از آن رجوع کرد. برای مثال نشریات «دوم خردادی» که در آغاز مزورانه سعی می کردند خود را با جنبش دانشجویی همگام نشان دهند، شروع به پراکندن این افکار مسموم کردند که: «جنبش دانشجویی می تواند مسیح وار، بر صلیب عشق، آرامش، شادی و انساندوستی بنشیند و کینه هایش را با بوسیدن استبدادگرایان، اقتدارگرایان و خشونت گرایان حرفه ای به خاک بسپارد».

(۱) هیچ چیز تهوع آورتر و مسخ کننده تر از آن نیست که دانشجوی مبارز امروز روی قاتلان دانشجویان مبارز بیست سال پیش را ببوسد! شک نیست که جوانان شورشگر باید بشدت علیه این توصیه های ارتجاعی مبارزه کنند. از طرف دیگر، همین مطبوعات فریبکاری که دانشجویان را مسیح وار به بوسیدن آدمکشان حرفه ای دعوت می کردند، هنگامی که با شعارهای قاطع ضد رژیمی و حرکت رزمنده و خارج از کنترل توده های دانشجو روبرو شدند، نقاب از چهره برداشتند؛ به کل ارتجاع حاکم چنین هشدار دادند که: «رهبران و طرفداران همه جناح ها و احزاب، بومیان این سرزمینند و جز همزیستی مصالحه جویانه و مسالمت آمیز، گفت و گوی صبورانه و تحمل یکدیگر راهی ندارند، حال گاه زین به پشت است و گاهی پشت به زین، فقط باید مراقب دهنه مرکب (منظورشان دانشجویان و توده های مردم است - حقیقت) بود که از دست نرود. چیزی ترک خورده است باید مراقب بود که این ترک به شکست سنگینی منجر نشود». (۲) یا برای دانشجویان چنین خط و نشان کشیدند که: «جنبش دانشجویی... اکنون به کانون شورش های خیابانی غیر قانونی تبدیل شده است... اصلاح طلبان... می توانند... به آنان هشدار دهند که در صورت بالا رفتن حجم مطالبات (منظورشان مطالبات دیکته شده توسط یک جناح حاکمیت است - حقیقت) و بر هم زدن امنیت و نظم و عبور از مرزهای روشنند قانونی، از صف اصلاح طلبان و مدافعان پروژه توسعه سیاسی دولت خاتمی

فاصله خواهند گرفت و در این صورت ورود قدرتمندانه دولت و نیروهای حافظ امنیت اجتماعی به صحنه مناقشات خیابانی و دفاع از روند اصلاحات و دستگیری عوامل بر هم زننده نظم و امنیت اجتماعی بویژه امنیت روند اصلاحات، حرکتی مشروع است که منطق دموکراسی و ۲۰ میلیون رای ملت پشتوانه آن است.» (۳) این هیچ نیست مگر اطلاعیه برقراری حکومت نظامی به زبان یک روزنامه «جامعه مدنی»! و جالب آن است که این حکومت نظامی باید برای تضمین «توسعه سیاسی» برقرار شود!

از آن مقطع تاکنون جمهوری اسلامی یک کارزار ایدئولوژیک - سیاسی منظم و هماهنگ را علیه قهر و خشونت عادلانه توده ها براه انداخته است. در این کارزار که تحت شعار «تفکر، تعقل، پرهیز از خشونت» به پیش می رود، جریانات ضد انقلابی در خارج از دایره قدرت سیاسی از قبیل توده - اکثریتی ها، نهضت آزادی، جمهوریخواهان ملی و امثالهم با جناح خاتمی همدست و همراه گشته اند. تلاش می کنند به مردمی که کاره به استخوانشان رسیده بقبولانند که «شما از خشونت بیزارید!»، بعلاوه، برخی گرایشات مسالمت جویانه و رفرمیستی در صفوف خلق نیز پرچم «پرهیز از خشونت» را برداشته و بکارگیری قهر از جانب هر نیرویی که باشد را محکوم می کنند. هیچ چیز مسخره تر و احمقانه تر از این حرف نیست که «خشونت از هر طرف محکوم است.» یک رژیم تا به دندان مسلح با همه سگهای هار امنیتی و نظامی خود به جان مردم افتاده و بیست سال است که می زند و می بندد و می کشد، اما حالا که دانشجویان مبارز و خشمگین به صفوف مزدوران مسلح هجوم برده اند و به طرف آنها سنگ پرائی کرده اند و اندکی گوشمالی شان داده اند، اسمش را «اعمال خشونت بار» و «کارهای خلاف منطق» می گذارند و آن را با خشونت رژیم همسنگ قرار می دهند. مانتوسه دون آموزگار و رهبر طبقه کارگر جهانی چه خوب می گفت که مرتجعین دنیا را به آتش می کشند، اما زمانی که خلق شمعی روشن می کند فریاد و امصیبتا سر می دهند! تازه، منظور ماتو از شمع برافروخته توسط خلق، جنگ انقلابی با هدف سرنگون کردن حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم بود.

در کارزار «ضد خشونت» که براه افتاده، حساب جریانات ضدانقلابی روشن است. آنها خیال شراکت در قدرت ارتجاعی را در سر می پروراندند و روی انتلاف آشکار یا خجالتی که با خاتمی و شرکاء بسته اند، حساب می کنند. برای آنها مخالفت با خشونت عادلانه و قهر انقلابی مردم، جواز ضروری برای وارد شدن به دایره قدرت است.

اما گرایش مسالمت جویی و مخالفت با قهر در صفوف خلق از عوامل مختلف عینی و ذهنی سرچشمه می گیرد. ایران جامعه ای است که یک جنگ ارتجاعی هشت ساله را تجربه کرده است. این جنگ با صدها هزار قربانی و ویرانی های عظیمش باعث شده که واژه جنگ و قهر و خشونت برای بسیاری یادآور آن دهشتها باشد. بعلاوه، بی ثمر بودن مبارزه مسلحانه از نوعی که مجاهدین به پیش می برد و محدودیتها و شکست جنگهای عادلانه در کردستان و سایر نقاط، صحت راه قهرآمیز و امکان پیروزی بر رژیم از این طریق را در ذهن بخشی از انقلابیون و مبارزان سابق کمرنگ کرده است. اینها یکرشته معضلات ذهنی واقعی است که مبارزه معینی را از جانب کمونیستهای انقلابی طلب می کند. عامل دیگری که گرایش مخالفت با قهر و خشونت را بر می انگیزد، جایگاه و منافع طبقات میانی جامعه است که عیسرغم رنج بردن از دیکتاتوری خشن ارتجاع حاکم، خواهان تغییر ریشه ای اوضاع نیستند و به یک رشته حک و اصلاحات در نظام موجود قناعت می کنند. این گرایش، آمادگی این را دارد که در هراس از قهر انقلابی و به اصطلاح «زیاده خواهی» توده ها، در کنار جناح های «منطقی» و «معقول» حاکمیت قرار بگیرد و با اشاعه توهمات مسالمت آمیز، به کارزار «ضد خشونت» خاتمی یاری رساند؛ کارزاری که در واقع خیالی و مجازی است. و بالاخره، این گرایش تظم خواهانه رفرمیستی می تواند ناشی از رعب و وحشت و احساس ناتوانی باشد که اقدامات سرکوبگرانه رژیم در جامعه دامن می زند. یعنی درست همانگونه که جهل و ناتوانی و ترس بشر اولیه نسبت به جهان ناشناخته، در ذهن وی خرافه و مذهب را بوجود می آورد، اینک احساس رعب در برابر یک رژیم تا به دندان مسلح و ناآگاهی در مورد راه در هم شکستن آن می تواند خرافه مسالمت جویی را در بخشهایی از مردم تقویت کند. درست به همین علت است که وقتی توده ها پیا می خیزند و ضعف های ارتجاع حاکم رو می آید، به این خرافات ضربه می خورد.

یکی از استدلالات فریبکارانه دیگر یا در واقع تهدیداتی که علیه مدافعان سیاست «زور در مقابل زور» ابراز می شود اینست که اجرای این سیاست، خشونت طلبان را هارتر می کند و سرکوب و خفقان شدیدتر می شود. می گویند اگر مردم بخواهند در مقابل این خشونت، دست به خشونت بزنند وضع را بدتر خواهند کرد؛ زیرا بهانه به دست «محافل خشونت طلب» خواهند داد. می گویند باید تابع قانون بود و از طریق قانونی با خشونت و تعدی و سرکوب مبارزه کرد.

خرافه مسالمت جوئی

معنایش اینست که باید در چارچوب قانونی که طبقات حاکمه بر مبنای منافع خود نوشته اند و به تصویب رسانده اند حرکت کرد؛ برای پیگیری جنایات قوای سرکوبگر رژیم به همین قوای سرکوبگر رجوع کرد؛ باید منتظر ماند تا دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی رد پای سرکوبگران را پیدا کند، نیروی انتظامی آنها را به محکمه بسپارد و قوه قضائیه برایشان حکم صادر کند. یعنی مردم باید چشم انتظار باشند که دستگاه جنایت و سرکوب، خودش را شناسائی و محاکمه و مجازات کند! اما تجربه نشان داده که هر جا توده ها در برابر نیروهای سرکوبگر ایستادگی کرده و زور را با زور جواب داده اند، امکان بیشتری برای به عقب نشاندن رژیم بدست آورده اند. هر جا که مردم مرعوب خشونت ارتجاعی نشده اند، بهتر توانسته اند به نقاط ضعف دشمن پی ببرند و با قاطعیت و اطمینان بیشتری مبارزه را ادامه دهند. برای مثال، اگر دانشجویان بعد از واقعه کوی دانشگاه، در پی سیاست تظلم خواهانه «دفتر تحکیم وحدت» روان می شدند، در چارچوب دانشگاه باقی می ماندند و میدان را برای قلدری های نیروی انتظامی و انصار حزب الله خالی می کردند، آب از آب تکان نمی خورد. هیچیک از مقامات و سردمداران جمهوری اسلامی خود را ملزم به «عذر خواهی» از دانشجویان یا «محکوم کردن» نیروی انتظامی نمی دید. و صدای «غلظ کردم» ولی فقیه شنیده نمی شد. بعلاوه مبارزه رزمنده دانشجویان با قوای سرکوبگر و گوشمالی دادن این جانیان، یک سرمشق مثبت برای جنبشها و خیزشهایی که در راهست ایجاد کرد؛ این فکر که خشونت ارتجاعی باید با خشونت عادلانه مردم پاسخ بگیرد را در جامعه اشاعه داد.

در مقابل کارزار «ضد خشونت» رژیم، کمونیستهای انقلابی قهر و خشونت عادلانه توده های مردم را تحسین می کنند. زمانی که خشم فرو خورده توده ها شکوفا می شود و بصورت گوشمالی مزدوران جنایتکار رژیم جلوه می کند، کمونیستها بدون قید و شرط از آن دفاع می کنند. درست به همان ترتیب که با قهر و خشونت از جانب ارتجاع حاکم، به هر شکلی که به اجراء درآید و در هر موردی که باشد، به مقابله بر می خیزند. از نظر منافع طبقه کارگر و توده های خلق، قهر ارتجاعی در همه حال محکوم است؛ چه زمانی که در به خون کشیدن اعتصابات کارگران و خیزش های زحمتکشان پدیدار می شود، چه هنگامی که شکل سرکوب دانشجویان و جوانان و زنان بخود می گیرد، و چه حتی وقتی که به صورت آزار و قصاص و اعدام افرادی که مرتکب دزدی و تجاوز و قتل شده اند به اجراء در می آید. زیرا آنچه

معضل اینست که خشونت غیر عادلانه و ارتجاعی در همه جا بیداد می کند، اما خشونت عادلانه و انقلابی به اندازه کافی برای مصاد با آن وجود ندارد.

ما خواهان از بین بردن جنگیم.

اما برای اینکه جنگها پایان یابد

و دیگر تفنگی در کار نباشد، باید تفنگ برداشت

از این قهر و خشونت ارتجاعی نتیجه می شود، تقویت نظام ضد مردمی موجود و تحکیم دولت طبقات استثمارگر است. و این همان هدفی است که مرتجعین حاکم از اعمال قهر دنبال می کنند. کمونیستها آگاهند که در ایران و سراسر جهان، معضل حادی بنام خشونت وجود دارد. معضل اینست که خشونت غیر عادلانه و ارتجاعی در همه جا بیداد می کند، اما خشونت عادلانه و انقلابی به اندازه کافی برای مصاد با آن وجود ندارد. تاریخ بشر، تاریخ جنگهای طبقاتی است. هیچ طبقه محکومی نتوانسته بدون جنگ طبقه حاکم را سرنگون کند و نظامی منطبق بر منافع خویش بسازد. بنابراین به مقولاتی مانند جنگ، قهر و خشونت باید برخورد عینی و علمی داشت. نباید سر خود و مردم را شیره مالید و خرافه و تخیل را جایگزین واقعیات کرد؛ گویا می توان با مسالمت و تسامح و بدون اینکه خون از دماغ کسی جاری شود، از شر استثمار و ستمگری خلاص شد. کمونیستها با صدای بلند اعلام می کنند که ما خواهان از بین بردن جنگیم. اما برای اینکه جنگها پایان یابد و دیگر تفنگی در کار نباشد، باید تفنگ برداشت.

در عین حال، قهر خودجوش و قابل تحسینی که در جریان مبارزات ضد رژیمی بطور اجتناب ناپذیر فوران می کند و به دشمن ضربه می زند را نباید معادل و هم سطح با آن قهر انقلابی قرار داد که لازمه سرنگون کردن کل دولت و نظام ارتجاعی حاکم است. به تعبیری دیگر، مبارزات رزمنده توده ها مدرسه جنگ هست، اما خود جنگ نیست. نظام ستم و استثمار، با کارکرد خشونت باز خود مرتباً عنصر قهر را در زندگی توده ها می آفریند و باز تولید می کند. اما برای پیشبرد یک انقلاب پیروزمند اجتماعی، این قهر باید بطور علمی و آگاهانه

۱) مقاله «جنبش دانشجویی: مطالبات و روشها»، روزنامه نشاط، دوشنبه ۲۱ تیر ۷۸
۲) سرمقاله مجله «زنان»، شماره ۵۴، مرداد ۷۸
۳) «نشاط هشدار می دهد»، سرمقاله روزنامه نشاط، دوشنبه ۲۱ تیر ۷۸

توهامات را...

توهامات رایج نسبت به خاتمی وارد آمده، باید یکبار دیگر به توجیهات و استدلالاتی که تا همین چندی پیش از جانب برخی روشنفکران مترقی در دفاع از خاتمی ارائه می شد پاسخ بگوئیم. اگر با سرچشمه این بحثها مبارزه نشود، کماکان می تواند با توجیهی دیگر و در زمانی دیگر سر بلند کند:

گفتند خاتمی نماینده بورژوازی ملی است و به او لقب «مصدق ثانی» دادند. گفتند مردم طرفدار وی هستند بنابراین نمی شود در موردش موضع گیری کرد و باید گذاشت که به تدریج افشاء شود. گفتند نباید دچار «چپ روی» شد و فعلا باید در کارزارهای انتخاباتی شرکت کرد و جانب جناح به اصطلاح «توسعه سیاسی» و «جامعه مدنی» را گرفت.

ریشه طرح این بحثها چه بود؟ جریان «دوم خرداد» و پشتیبانی از خاتمی در متن یک شرایط ذهنی خاص اتفاق افتاد. شکست انقلاب ۵۷ و نزدیک به دو دهه سلطه استبداد مذهبی و سرکوب خشن و خونین، امید و اعتقاد به انجام یک انقلاب دیگر را در ذهن بخشی از انقلابیون سابق و مبارزان نسل گذشته کمرنگ کرده بود. کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی، و تشدید قلدربهای امپریالیسم حول «نظم نوین جهانی» چراغ آرمان گرانی را در دل گروهی از روشنفکران خاموش کرده و آنها را به دنبال به اصطلاح «واقع گرانی» و «ممکن گرانی» روان کرده بود. آنها قدرت نهفته در توده های محروم و ستمدیده را نادیده می گرفتند و همه قدرت را نزد حاکمان و طبقات فرادست جامعه می دیدند. تحت آن شرایط ذهنی و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، سیاست «انتخاب از میان بد و بدتر» علم شد و پایه گرفت. بخشی از مردم چشمها را به تضادها و اختلافات درون هیئت حاکمه دوختند تا در این یا آن جناح، جنبه «مشیتی» کشف کنند و به آن بیاویزند.

از طرف دیگر، دعوای درونی هیئت حاکمه اسلامی هم بالا گرفته بود. خیزشهای تکان دهنده و خونین در مشهد، اراک، قزوین، اسلامشهر و چند شهر کردستان، زنگ خطر را برای رژیم به صدا در آورده بود. چگونگی کنترل و مهار مردم و حفظ نظام در مقابل انفجارات اجتماعی به موضوع مهم اختلافات درون حاکمیت تبدیل شد. در پاسخ به این اوضاع، یک جناح رژیم، خاتمی و شعارهای «جامعه مدنی» و «حکومت قانون» و «آشتی ملی» را علم کرد. بدین ترتیب، گرایشی که در بین گروهی از روشنفکران و اقلیت میانی جامعه به قوت وجود داشت و دوران انقلابات و انجام تحولات ریشه ای در

ایران و سایر کشورها را خاتمه یافته می دانست، «امامزاده» خود را کشف کرد.

این گرایش سیاسی، توجیهات خود را می طلبید. یکی از این توجیهات، «بورژوازی ملی» خواندن خاتمی بود. با این بحث، واقعیات آشکار نادیده گرفته شد. انگار نه انگار که خاتمی به مدت دهسال وزیر ارشاد جمهوری اسلامی بوده و خدمات سیاسی و فرهنگی فراوانی به حفظ و قوام این نظام ارتجاعی کرده است؛ مورد توجه و اعتماد خمینی جلاذ بوده و در تندپیچ های تاریخی، بر سرکوب و شکنجه و کشتار ده ها هزار نفر از فرزندان مردم مهر تایید نهاده است؛ شورای نگهبان صلاحیت او را بعنوان یکی از خادمان امتحان پس داده برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری تایید کرده است؛ بخشی از سردمداران و نهادهای قدرتمند ارتجاع و در راس آنها رفسنجانی پشتش را گرفته، برایش تبلیغات کرده و امکان پیروزی وی را فراهم آورده اند. کسانی که خاتمی را ملی و مترقی خواندند، واقعیات را کنار نهاده و به وعده ها و شعارها دل بستند. و در طول تاریخ، این نخستین بار نیست که بخشی از روشنفکران مترقی، دنباله رو نمایندگان ارتجاع شده اند. نمونه بارز این مسئله در جریان انقلاب ۱۳۵۷ اتفاق افتاد که بخش وسیعی از روشنفکران، به غلط خمینی را مترقی و ملی ارزیابی کرده و جریان دنباله روی مردم از وی را تقویت کردند؛ که نتایج فاجعه بارش را همه می دانند. تازه اگر در آن روزها خمینی و همدستانش مخفیانه با امپریالیستهای غربی قرار و مدار می گذاشتند و بنابراین برای مدتی می توانستند نقاب «استقلال» به چهره بزنند، امروز خاتمی و شرکاء آشکارا مجیز غرب و نهادهای خون آشام مالی نظیر «بانک جهانی» و «صندوق بین المللی پول» را می گویند.

تشدید استثمار و کشیدن شیره جان کارگران و زحمتکشان خصوصیت هر بورژوازی - اعم از کمپرادور یا صلی - است؛ اما «خصوصی سازی» صنایع نفت و گاز، چوب حراج زدن به منابع و ثروتهای کشور، حذف کلیه محدودیت های قانونی و گمرکی از سر راه سرمایه های امپریالیستی، توسعه مناطق آزاد و احیای شرایط دوران استعمار کهن و کاپیتولاسیون را به هیچ طریق نمی توان نشانه «ملی بودن» نامید؛ مسلما خاتمی، نماینده بورژوازی ملی نیست؛ بگذریم از اینکه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم حتی اگر نمایندگان واقعی بورژوازی ملی نظیر مصدق هم به قدرت برسند یا سریعاً سرنگون می شوند و یا سریعاً به نماینده و حافظ جدید نظام کمپرادور - فئودالی تبدیل می شوند. با رجوع به تجربه حکومت دکتر

مصدق - علیرغم اینکه سرانجام امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی علیه وی کودتا کردند - می توان سترون بودن برنامه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بورژوازی ملی را بروشنی مشاهده کرد. این بورژوازی بشدت از خیزش و انقلاب کارگران و دهقانان هراس دارد، حافظ و مدافع نظام استثمار است، نه قادر است اهداف دمکراتیک انقلاب را پاسخ گوید و نه اهداف ضد امپریالیستی آن را.

توجیه دیگر این بود که خاتمی در بین مردم پایه دارد، بنابراین نیروهای مخالف جمهوری اسلامی چاره ای جز پشتیبانی سوقتی از وی ندارند. و اگر به افشای وی بپردازند فقط باعث انفراد خود در بین توده ها می شوند. پس باید اجازه داد که مردم تدریجاً در تجربه خودشان، به ماهیت خاتمی آگاه شوند. هرگونه دخالتی از سوی نیروهای آگاه، «چپ روی» است و کار را خراب خواهد کرد.

این استدلال اگرچه ظاهراً برای تجارب مستقیم مردم ارزش قائل است، اما در واقع تجارب مستقیم و پر ارزشی که به بهای خون بدست آمده را نادیده می گیرد. در انقلاب ۵۷ نیز دقیقاً همین گرایش قدرتمند وجود داشت که چون خمینی پایه دارد، افشاکاری از او «چپ روی» است. نتیجه چه شد؟ بالاخره، زندگی واقعی ماهیت کثیف و ضد مردمی خمینی را به توده ها نشان داد؛ اما به بهای کشتار و زجر توده های بسیار؛ به بهای از دست رفتن ثمره فداکاریهای آنها در جریان یک انقلاب عظیم؛ به بهای نابود شدن انرژی و روحیه انقلابی بسیاری از مردم برای یک دوره طولانی؛ و بالاخره به بهای وقت خریدن برای ارتجاع اسلامی تا موقعیت خود را با فریبکاری و سرکوب همزمان محکم کند. آیا توده هائی که دنباله رو خمینی شده بودند از اینکه نیروهای انقلابی به رسالت خود عمل نکردند - یعنی تحلیل صحیحی از ماهیت اهداف طبقاتی خمینی و همدستانش ارائه ندادند و برنامه ای برای خلاص شدن از شر این طاعون جلو نگذاشتند - احساس رضایت می کنند؟! آیا بنظر آنها خوبست که انقلابیون در آن روزها به اصطلاح «چپ روی» نکردند و «منطقی» و «خوشتندار» بودند؟! این توجیه و استدلال، معنایی جز نفی نقش و رسالت نیروهای آگاه انقلابی در تحولات سیاسی و اجتماعی ندارد. این بازتاب گرایش دنباله روی از موج قدرتمند ناآگاهی و توهم است؛ بازتاب کرنش به خودرونی است؛ نسبت دادن محافظه کاری خود، به توده هاست. این گرایش هم ضرورت فعالیت آگاهگرانه و سازماندهی از سوی انقلابیون را نفی می کند؛ و هم سرشار از حس بی اعتمادی نسبت به توده های مردم است. از این فرض نادرست

حرکت می کند که توده ها قابلیت پذیرش آگاهی انقلابی و عمل کردن بر پایه آن را ندارند، و شاید به تدریج و در دوره ای به طولانی «عمر نوح» بتوانند به آگاهی دست یابند!

نتیجه عملی این گرایش هیچ نیست مگر پایین آوردن سطح توقعات و آمال و آرزوها در مبارزه ضد رژیم، و قانع شدن به بد در مقابل بدتر. زیرا به اصطلاح «کار دیگری نمی شود کرد.» بدون شک فقدان یک قطب انقلابی نسبتاً قوی در جامعه، در تقویت چنین گرایش نومیدانه ای نقش دارد. بنابراین امروز بیش از هر زمان دیگر، باید این بحث را به صراحت و روشنی به میان مردم برد که به جای انتخاب از بین بد و بدتر - که هیچ نتیجه ای جز جاودانه کردن شرایط بد ندارد - به دنبال ساختن یک شرایط متفاوت و خوب باشند. باید شکافها و نقاط ضعف طبقات ارتجاعی حاکم از یکسو، و توانائی ها و نقاط قوت اردوی پرولتاریا و خلق از سوی دیگر را نشان داد و در واقع، عوامل عینی مساعد برای انجام یک انقلاب اجتماعی را بنمایش گذاشت. مهمتر از آن، باید راه و استراتژی علمی و پیروزمندی را برای غلبه بر دشمن ترسیم کرد. ستمدیدگان هیچ راهی جز مبارزه برای تغییر شرایط موجود ندارند. آنها می توانند رژیم حاکم را در نبردهای معین عقب بنشانند و حق خود را باز ستانند، و بیشتر از آن می توانند رژیم را سرنگون کنند و قدرت و نظامی کاملاً متفاوت و نوین که بیان منافع کارگران و توده های خلق باشد را بنا نهند.

بعلاوه، در مبارزه با گرایشاتی که برشمرديم باید با مباحث اقتصادی نادرستی که پشتوانه این توهّمات و سازشکاری هاست نیز مقابله کنیم. بر مبنای این مباحث، طبقه سرمایه دار بزرگ حاکم بر جامعه ایران اساساً به دو بخش تولیدی و تجاری (یا اصطلاحاً بازاری) تقسیم می شود. بخش تولیدی خواهان پیشرفت و ترقی اقتصادی و توسعه سیاسی است و بنابراین در جهت دموکراسی و بهبود زندگی مردم و منافع ملی حرکت می کند. و در مقابل، بخش تجاری با تولید قربانی نداشته و در پی سودهای کلان و سریع باد آورده به یاری سرمایه انحصارگر خارجی است. این حیات انگلی اقتصادی، خود را در عرصه سیاسی به شکل گرایش به استبداد و نفی آزادیهای سیاسی و اجتماعی نشان می دهد. بر این اساس، خاتمی و شرکا، که دم از «جامعه مدنی» و «آزادی» و «قانون» می زنند همانا نماینده تولید و ترقی و منافع ملی هستند؛ و باید مویلتفه اسلامی و «رسالتی» ها و «بیت رهبری» و امثالهم نماینده ارتجاع بازاری. این تحلیل، چند واقعیت اساسی را می پوشاند:

اولاً سرمایه داری بزرگ بوروکرات - کمپرادور حاکم بر ایران متشکل از چند گروهبندی اقتصادی - سیاسی است که همزمان در عرصه های مختلف از تولید گرفته تا تجارت و امور مالی فعالیت دارند و با سازماندهی استعمار پرولتاریا و زحمتکشان همزمان از تمامی این فعالیتها سود پیرون می کشند. نهادهای عظیمی نظیر خود دولت، یا بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی و امثالهم هم در تولید دست دارند و هم در تجارت.

ثانیاً منافع چنین موسساتی در تمامی این عرصه ها، وابسته به استثمار شدید و خشن توده ها از یکسو، و وابستگی به سرمایه ها و بازارهای امپریالیستی از سوی دیگر است. همین مسئله پایه تضاد حاد و آشتی ناپذیر طبقات حاکم با مردم، و ضدیت آنها با استقلال اقتصادی و سیاسی کشور می باشد. همین تضاد حاد است که اعمال دیکتاتوری عریان و خشن ارتجاعی از جانب کل دولت کمپرادور - فتودالی حاکم را الزامی می کند. چه آن جناحی که دم از «ولایت مطلقه فقیه» می زند، چه جناحی که پرچم «توسعه سیاسی» را برداشته است، نماینده و حافظ یک نظام واحدند. هیچیک از آنها دموکراسی برای خلق، و منافع ملی را نمایندگی نمی کنند.

ثالثاً، صنعتی شدن یا نشدن جامعه ایران به تمایلات این یا آن سرمایه دار تولیدی بستگی ندارد. در هر جامعه تحت سلطه، این امپریالیسم است که الگوهای کلان اقتصادی و طرح های توسعه را معین می کند. این منافع و طرح های عمومی امپریالیسم است که از اقتصاد ایران، یک اقتصاد نفتی ساخته است. این عملکرد سرمایه های امپریالیستی است که بخش غول آسای خدماتی و تجاری را در جوار صنایع نفت و گاز رشد داده است. بنابراین فقط با گسستن بندهای وابستگی به امپریالیسم - کاری که فقط از طریق سرنگون کردن طبقات ارتجاعی کارگزار امپریالیسم میسر است - می توان وضعیت صنعت، کشاورزی، تجارت، خدمات و بخش مالی را از پایه و اساس دگرگون کرد. فقط بدین طریق می توان یک اقتصاد موزون، خودکفا، متکی به یک کشاورزی شکوفا و یک صنعت همه جانبه و پویا را در خدمت به منافع توده ها بنا نهاد.

در شرایط امروز ایران، مطابق معمول این ریزیزوینیستهای ضدانقلابی توده - اکثریتی هستند که آشخور اصلی کواندیشی های فوق الذکر در میان بخشی از روشنفکران را فراهم می کنند. تئوری های انحرافی در مورد تقسیم بندیها و گرایشات درونی طبقات حاکمه اساساً در چارچوب همان تز رسوای شوروی ها در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی قرار

دارد که تحت عنوان «راه رشد غیر سرمایه داری» فرموله شده بود. (۱) آن تز ارتجاعی، خود را بر این واقعیت عینی متکی می کرد که در ایران عقب مانده و تحت سلطه امپریالیسم، سرمایه داری غلبه نیافته و فتودالیسم ریشه کن نشده است. سپس برای حل معضلات کهنه چنین جامعه ای، «راه حلی» غیر انقلابی را ارائه می داد. محور این تز ریزیزوینیستی، به اصطلاح مترقی یا حتی انقلابی جلوه دادن بخشی از طبقات ارتجاعی حاکم بود. با این حساب توده های مردم به جای سرنگون کردن این طبقات، می بایست به تقویت این جناح به اصطلاح «مترقی» پرداخته و به او کمک می کردند که به توسعه سیاسی و اقتصادی کشور بپردازد. تز «راه رشد غیر سرمایه داری»، درست در ضدیت با راه انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت که بر پایه تجربه پیروزمند انقلاب چین توسط مائوتسه دون فرموله شد. انقلاب دموکراتیک نوین، انقلابی است که تحت رهبری طبقه کارگر به پیش می رود و دهقانان بویژه دهقانان فقیر و بی زمین نیروی عمده آن را تشکیل می دهند. انقلابی است که با برانگیختن و بسیج دموکراتیک ترین و انقلابی ترین گرایش بورژوازی در جامعه یعنی گرایش انقلابی دهقانان، فتودالیسم را ریشه کن می کند. این تنها راه و سریعترین راه خلاصی از شر این نظام و نکبتهایش است؛ هیچ راه «میان بری» در کار نیست. این انقلاب قهرآمیز و طولانی بدون شک دشواریهای خود را دارد و فداکاریها می طلبد؛ اما اگر چنین انقلابی سازمان نیابد دشواریها و لطماتی بیشمار نصیب توده های مردم خواهد شد که هیچگاه پایان نخواهد گرفت.

در گذشته، بخشی از نیروهای جنبش کمونیستی و چپ ایران تحت تاثیر تئوری های ریزیزوینیستی، یا نفوذ مشی های رفرمیستی و فرصت طلبانه بورژوازی، از راه انقلاب دموکراتیک نوین دور شدند. آنها به جای اینکه در پی اتحاد انقلابی طبقه کارگر با دهقانان باشند، به اشکال مختلف دنباله رو بورژوازی شدند. در مقاطعی، حتی سازمان هائی که خود را طرفدار مانو می دانستند و بر ضرورت انقلاب دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر پافشاری می کردند و بر اهمیت اتحاد با توده های دهقان تاکید می نهادند نیز آموزه های اساسی مائوتسه دون را به فراموشی سپردند. در این زمینه، برای نمونه می توان به گرایش راست روانه ای که در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ بر اتحادیه کمونیستهای ایران مسلط شد اشاره کرد. این گرایش بعداً توسط سازمان ما مورد نقد عمیق قرار گرفت و از آن جمعبندی شد. (۲)



«یا همه یا هیچکس!»

نقدی بر دیدگاه

و برخورد مردسالارانه

در جنبش دانشجویی اخیر

برجسته تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است. میزان دخالتگری زنان در مبارزه دانشجویی اخیر و جایگاهی که جامعه مردسالار تلاش می کند برای زنان قائل شود، نیازمند یک برخورد نقادانه است.

تهران - قیام بهمن ۱۳۵۷

در جریان مبارزه «دو خط» ی که در روزهای تیر ماه در صفوف جنبش دانشجویی برافراشته شد، مبارزه مهمی حول مساله «جنسیت» جریان داشت. در پس این مبارزه، اما گرایشات و منافع طبقاتی مختلفی نهفته بود. و این بهیچوجه جای تعجب ندارد. این جنبش نه فقط دشمن را بطور عینی و عملی زیر ضرب گرفت، بلکه بسیاری ارزش های «جا افتاده» را بزیر سوال کشاند و تفکرات کهنه و ارتجاعی در مورد نقش زنان در جنبش دانشجویی را، هرچند در اشکالی ابتدائی، به مصاف طلبید.

فاکت های واقعی چیست؟ دختران در جنبش دانشجویی اخیر، مبارزه جو و مصمم وارد صحنه شدند، هرچند که از همان ابتدا تلاش می شد تا برای شرکت آنان در مبارزه مانع ایجاد شود. ابتدا درهای خوابگاه دانشجویان دختر قفل شد. دختران درها را باز کرده و وارد صحنه مبارزه شدند. آنها در مقابل تعرضات دار و دسته های جانی رژیم به مبارزه و مقاومت دست زدند. دختران از تهدیدهای آدمکشان لومپن رژیم که با ضرب و شتم و دادن فحش های رکیک در پی مرعوب کردن آنان بودند، نهراسیدند. اما اگر دانشجویان پسر باید در یک جبهه مبارزه می کردند، دانشجویان دختر باید در دو جبهه می جنگیدند. آنان در میانه یک مبارزه مهم باید در مقابل این ایده عقب افتاده که به آنان توصیه می کرد: «دختران خود را وارد قضیه

انقلابی را ممکن می کند. اینکه کدامین شعارها داده شود و یا داده نشود، اینکه در صحن نمازخانه و محوطه کوی دانشگاه تحصن کنند یا اینکه در خیابان به تظاهرات بپردازند و در پی جلب حمایت توده های بیشتر باشند، اینکه فعالین جنبش صورت خود را پوشانند تا توسط دشمن شناخته نشده و بتوانند ادامه یابی مبارزه را تضمین کنند یا نه، صرفا مسائلی مرتبط با تاکتیک های مبارزاتی نبوده بلکه فشرده و بازتاب استراتژی ها و گرایشات مختلف طبقاتی است.

اما در جریان جنبش اخیر، مساله ای دیگر نیز عمیقا خودنمایی می کرد. مساله ای که برای پیشبرد یک مبارزه پیروزمند از اهمیتی حیاتی برخوردار است و تعیین می کند که اصولا یک انقلاب واقعی انجام بگیرد یا نه؛ مساله زنان و چگونگی شرکت آنان در مبارزه. این موضوعی است که نباید مسکوت گذارده شود و باید اهمیت کلیدی آن مورد تاکید قرار بگیرد و درک شود.

مساله زنان از حادترین مسائل جامعه است. طبقات ارتجاعی حاکم بخاطر ممانعت از سر ریز شدن خشم زنان مجبور شدند به رئیس جمهور فریبکار چهره «دفاع از حقوق زنان» بدهند. شرکت و مقاومت زنان در عرصه های مختلف مبارزاتی، یک ویژگی

جنبش توده ای هر اندازه وسیع، رادیکال و دامنه دار تر باشد، این خصوصیت را دارد که تضادهای عمیق جامعه را فشرده کرده و آنها را بیش از پیش به مساله روز تبدیل می کند. تضادهائی حل نشده که از اعماق جامعه برمی خیزد، همراه با عملکرد رژیم ارتجاعی حادث می شود و سرانجام پاسخی روشن و قطعی می طلبد. خیزش دانشجویی در تیر ماه نیز دارای چنین خصوصیتی بود. در این جنبش برخی مسائل عمیق سیاسی همچون ماهیت ارتجاعی و سرکوبگر این رژیم و ضرورت سرنگونی آن، بار دیگر به موضوع اندیشه و بحث بخش های وسیعتری از مردم تبدیل گشت. یک رنگی و همدستی همه جناح های جمهوری اسلامی و استراتژی پایه ای آنها که چیزی بجز حفظ نظام ارتجاعی و سرکوبگرشان نیست، برای مردم آشکارتر شد. پراتیک عالیترین معیار حقیقت است. توده ها به عینه مشاهده کردند که وقتی منافع کل نظام جمهوری اسلامی بخطر بیفتد، ناچاراً پرده های نیرنگ و فریب به کنار می رود و همه ماهیت واقعی خود را بنمایش می گذارند. «مبارزه دو خط» ی که در صفوف این جنبش، در سطوحی هرچند ابتدائی، برافراشته شد در بطن خود سنولات عمیقی را طرح کرد که پاسخگونی صحیح به آنها، ادامه یابی جنبش بر مسیری تکامل یابنده و



کرده‌ستان؛ زنان بیشمار که کومه

نکنند» مبارزه و مقاومت می کردند. در گزارشی می خوانیم:

«اختلاف نظر حتی تا پای جنسیت هم کشیده می شود. عده ای می گویند: «همه داخل خیابان بمانیم». و پسری داد می زند: «پس بهترست خانم ها بروند داخل. اگر حمله کنند خانم ها لگدکوب می شوند» دختران داد می زنند: «یعنی چه؟ آقایان جدا، خانم ها جدا؟ یا همه، یا هیچکس». پسری دیگر می گوید: «ما باید از جان خواهرانمان مواظبت کنیم». اما این گفته او با اعتراض دختران مواجه می شود». (۱)

این ایده ها و توصیه ها، نشانه عمق آپارتاید جنسی در جامعه است که درون این جنبش نیز بازتاب می یابد. نشانه اینست که جنبش از نظر محتوا و فرم بشدت آغشته به تفکرات مردسالارانه و مذهبی است. تفکراتی که برای دخالتگری زنان در کلیه عرصه های حیات سیاسی جامعه، مانع ایجاد می کند. عناصر انقلابی و پیشرو درون این جنبش ها وظیفه دارند که به جنگ این تفکرات نادرست رفته و بهمان ترتیبی که رژیم را در عرصه نبود آزادی و به بند کشیدن اندیشه، کشتار و اختناق و ... بمصاف می گیرند، مبارزه با این ایده ها و عملکردهای منتج از آنرا نیز در دستور کار قرار دهند. در غیر اینصورت نمی توان صحبتی از یک مبارزه عمیق ضد ارتجاعی کرد.

زمانی که دختران دانشجوی در اعتراض به توصیه «برادران» می گویند «یا همه یا هیچکس»، حقیقتی عمیق را بیان می کنند. اگر یک مبارزه مردمی مانع از درگیری شدن نیمی از اهالی بشود، نمی تواند یک جنبش فراگیر توده ای و مترقی باشد. نمی تواند رژیم را در همه جوانب بزیر ضربه برده و در نهایت نابود کند. این امر برعکس آنچه بسیاری فکر می کنند، مساله ای فقط مربوط به کمیت نیروهای شرکت کننده در یک مبارزه نمی باشد. بلکه مهمتر از این، مساله ای است عمیقا مرتبط با اینکه آیا قصد نابودی دولت ارتجاعی با تمامی جوانب ستمگری اش موجود است یا خیر. ستم بر زن، یکی از پایه های دولت ارتجاعی است و زن ستیزی یک رکن حیاتی جمهوری اسلامی و بخش لاینفک کارکرد آنست. انجام یک انقلاب واقعی که کل نظام ارتجاعی را زیر ضرب ببرد، با شرکت زنان در مبارزه و پاره کردن زنجیرهای انقیاد زنان، ارتباطی لاینفک دارد.

وقتی دختران دانشجوی به این که گویا نقش «پسران» دفاع از آنانست اعتراض می کنند، حقیقتی عمیق را بیان می کنند. آنچه زنان نیاز دارند، قیومیت مردان نیست بلکه خلاص شدن از این تفکر قیم مآبانه است که راه رهائی زنان را مسدود می کند.

باشد مقاومت نیز هست. این ستم ها، محرک مبارزه و مقاومت زنان در مقابل رژیم جمهوری اسلامی است و زنان شورشگری که حاضر نیستند تن به نقشی بدهند که جامعه برایشان تعیین کرده، موج تعیین کننده ای از مقاومت توده ای علیه طبقات ارتجاعی حاکم را تشکیل می دهند.

نظرات و جمعبندی هائی که این واقعیات را انکار می کنند و بجایش جمعبندی های دیگری را می نشانند، بخصوص وقتی از جانب نشریاتی بیان میشود که خود را مدافع حقوق زنان معرفی می کنند، این حقیقت را بار دیگر عیان می سازد که چگونگی تحلیل از مساله زنان و راه حل آن، دست آخر مساله ای است طبقاتی. فمینیست های اسلامی و آن جریانساتی که کوچکترین وابستگی و دلبستگی به رژیم جمهوری اسلامی داشته باشند، قادر نیستند تصویری درست از واقعیت ستم بر زن، ارائه دهند.

اما بینش مردسالارانه درون جنبش دانشجویی از روزنه ای دیگر نیز تراوش کرد. مواردی دیده شد که پسران دانشجوی با حضور زنان در تظاهرات خیابانی توافق داشتند، منتها با این درک و انگیزه که بدین ترتیب جلوی اقدامات سرکوبگرانه رژیم گرفته خواهد شد! گویی جمهوری اسلامی فقط مردان را با خشونت سرکوب می کند و با زنان برخوردی نرمتر دارد! این تصور عمیقا مردسالارانه و غیر واقعی بود. انگار درگیری با دشمن و اعمال قهر در انحصار مردان است و وقتی زنان در مبارزه شرکت می کنند، مبارزه خصلتی صلح آمیز پیدا میکند. این کاملا خلاف واقعیت است. در طول ۲۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی زنان به اشکال گوناگون قهرآمیز با رژیم درگیر نبرد بوده اند. از مبارزه دلیرانه زنان زحمتکش در خیزش

دختران دانشجو و دانش آموز برای چه در این مبارزه درگیر شدند؟ برخی نشریات حکومتی (مشخصا نشریه زنان) تلاش می کنند اینطور القاء کنند که دختران دانشجو برای حمایت از «برادران» وارد میدان شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفته، و دستگیری دادند. «در هنگام درگیری دختران دانشجویی دیده شدند که در حمایت از دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند». (۲) مرتجعین سعی می کنند این ایده را اشاعه دهند که گویی این مساله ای پیشاپیش حل شده است که حتی وقتی زنان وارد مبارزه ای رو در رو و خونین با دشمنان می شوند، خود منفعتی در این مبارزه نداشته و صرفا در حال ایفای نقش «تاریخی» شان یعنی دلجویی و پرستاری از «برادران» می باشند. این مزخرفات فقط بیان تلاش هائی آگاهانه است برای القاء درک های ارتجاعی و زن ستیز. واقعیت اینست که زنان جزء ستم دیده ترین اقشار جامعه هستند. رژیم جمهوری اسلامی بر زنان ستم مضاعف اعمال می کند؛ ارگان های سرکوب مضاعف و قوانین ستمگرانه مضاعف درست می کند. زنان با انواع مختلف شوونیسم پدرسالارانه و مردسالارانه و عقاید و سنن عقب افتاده ای که منطبق بر اینهاست، روبرو هستند. آپارتاید جنسی که یکی از اشکال شدید ستم فئودالی بر زنان است در جامعه رایج است. دخالتگری وقیحانه دین و شریعت در عمومی ترین تا خصوصی ترین عرصه های زندگی زنان، فشارهائی چندگانه بر زنان وارد می کند. کنترل و استبداد مطلق افراد مذکر خانواده بر زنان با رفتار و سنن ارتجاعی که در تار و پود جامعه بافته شده، وجه بزرگی از زندگی زنان است. این امر حتی وقتی پای مبارزه و مقاومت در برابر رژیم مطرح است، بصورت کنترل و قیم مآبی مردسالارانه بروز پیدا می کند. و هر جا ستم

نیروی به مراتب بزرگتر و آگاهتری برای پیشبرد تحولات انقلابی آزاد می شد؛ و دستاوردها و درسهای غنی تری را برای مبارزه امروز بر جای می گذاشت.

اینها درس های مهمی است که باید در ذهن عناصر پیشرو و انقلابی درون این جنبش ها، اعم از زن و مرد، حک شود. حتی اگر زنان در جنبش های کنونی بطور گسترده هم شرکت کنند اما فاقد سیاست و شعارهایی باشند که رژیم را در عرصه زن ستیزی هار و عنان گسیخته اش، به محاکمه بکشد، نمی توان از حضور سیاسی فعال و مستقل زنان صحبتی کرد. عناصر پیشرو و مبارز درون این جنبش ها نباید اجازه دهند که تفکرات مردسالارانه، تمایلات مذهبی و سیاست های آگاهانه تشکلات دانشجویی وابسته به رژیم مانع رها شدن و بمیدان آمدن نیروی مبارزاتی زنان شود. جوانان مبارزه جونی که واقعا خواهان ریشه کن کردن بساط جمهوری اسلامی هستند باید دریابند که تا وقتی خود به افکار مردسالارانه و زن ستیز آلوده باشند، نمی توانند بطور قاطع و ریشه ای با نظامی که مردسالاری یک مشخصه اساسی آن است، مبارزه کنند.

تحت جمهوری اسلامی محدودیت های زیادی در برابر دانشجویان زن قرار دارد. حجاب اجباری، تبعیض در نظام آموزشی، محتوای شورونستی و مردسالارانه کتب درسی، ممنوعیت دختران از تحصیل در برخی رشته ها و مشاغل و غیره فشاری طاقت فرسا را بر شانه دختران دانشجو و دانش آموز وارد می کند. مبارزه علیه همه این ستمگری ها، باید بخشی دائمی از مبارزات دانشجویی و دانش آموزی باشد. لغو بی قید و شرط حجاب اجباری باید به یکی از شعارهای همیشگی جنبش جوانان و دانشجویان تبدیل شود. شعاری که در تظاهرات های توده ای نه فقط باید فریاد کرد بلکه می توان آن را عملی ساخت. شعار «زنچیرها را بگسلید، خشم زنان را بمشابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید» و شعارهایی دیگر که همین مضمون و روحیه را بیان کند، باید در میانه این مبارزات ظنین افکن شود. زنان منفعات بزرگی در کوتاه شدن دست دین و شریعت از حیات جامعه دارند. بنابراین شعار «جدائی دین از دولت»، لغو تمامی قوانین و مقررات شرعی و عرفی ضد زن، لغو مجازات های ویژه زنان، باید شعار هر جنبش مترقی و انقلابی باشد. دانشگاه و مبارزات دانشجویی باید یکی از مراکز افشاگری در مورد ستم بر زنان باشد. مسلما در این میان وظیفه سنگینی بر دوش زنان مبارز و پیشرو قرار دارد.

جنبش، خواسته های مشخص دختران دانشجو، بمشابه یک قشر متمایز و مشخص، مطرح نشد. و این خود عاملی بود که برای اشاعه دیدگاه های ارتجاعی و عقب افتاده بر سر مساله زنان خوراک تهیه کرد؛ به اشاعه این خرافه یاری رساند که دختران برای حمایت از «برادران» وارد مبارزه شدند. مساله این نیست که زنان نباید از مردانی که تحت ستم هستند حمایت کنند؛ بلکه مساله آنست که بخش بزرگی از دانشجویان را زنان تشکیل می دهند که خود تضادی عمیق با نظام جمهوری اسلامی دارند. آنان هم بمشابه دانشجو و هم بمشابه زن با این رژیم تضاد دارند. بنابراین انگیزه و محرکی قوی برای شورش کردن علیه حکام مستبد جمهوری اسلامی در آنان موجودست. این انگیزه که از عمق و دامنه وسیعی برخوردارست را نمی توان به حمایت از «برادران» تقلیل داد.

شعارهای جنبش دانشجویی، نباید صرفا به طرح خواسته های یک قشر محدود می ماند. یک جنبش توده ای رزمنده باید به آلام و رنج های کلیه اقشار و طبقات خلق، اعم از کارگران و دهقانان، ملل ستمدیده و زنان، عکس العمل نشان دهد؛ دشمن را در تمامی عرصه های ستمگری که اعمال می کند افشاء کرده و به عقب نشینی وادار کند. این عکس العمل باید در سیاست ها و شعارهای چنین جنبشی بازتاب یابد.

ما شاهد این بودیم که زنان در انقلاب ۵۷ بطور چشمگیری شرکت کرده و نیروی پر توانی را نمایندگی می کردند. بسیاری از آنها چشم انداز جامعه ای که دیگر در آن مورد تبعیض و تحقیر قرار نمی گیرند را در فردای انقلاب جستجو می کردند. آنان برای دستیابی به جامعه عادلانه ای که در آن دیگر بمشابه زن سرکوب و سرکوفت نشده و از حقوق انسانی و برابر با مردان برخوردار باشند، در انقلاب شرکت می کردند. در دوره انقلاب، به موازات تشکلات و شوراهای کارگری و دهقانی، تشکلات توده ای زنان تشکیل شد. و به همان نسبت که خواسته ها و شعارهای مربوط به رهایی زنان طرح شد، تاثیرات عمیقی بر روندهای سیاسی آتی جامعه گذارد. در آندوره حتی ذرون جنبش کمونیستی گرایش نادرست قدرتمندی موجود بود که سیاست و شعارهای مرتبط با رهایی زنان را تحت الشعاع سیاست و شعارهای دیگر قرار دهد و مساله زنان را جزو مسائل فرعی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی مطرح کند. نتیجه آن شد که مساله زن و خواسته های اساسی مربوط به زنان، در انقلاب جایگاه در خور نیافت. در حالی که اگر این مساله به شکل گسترده و عمیق مطرح می شد، مسلما انقلاب ضربات بیشتری بر ارکان این نظام ستمگر وارد می آورد؛ آگاهی انقلابی توده ها تمعیق می یافت؛

های قهرآمیز توده ای علیه مزدوران رژیم گرفته، تا شرکت زنان و دختران کمونیست و مبارز در مبارزات مسلحانه. بعلاوه، بجزرات می توان گفت که در جمهوری اسلامی تنها حقی که زنان بی تبعیض و مانند مردان از آن برخوردارند، حق سرکوب شدن است. دستگیری و شکنجه و اعدام صدها زن و دختر جوان کمونیست و انقلابی شاهد این مدعاست. حتی مواردی مشاهده شده که آزار و اذیت زنان زندانی سیاسی بیشتر بوده است. درست بخاطر اینکه از نقطه نظر تفکرات بیمارگونه مرتجعین، زنی که کمونیست و انقلابی شده «پا را از گلیم خود» هزاران فرسنگ فراتر گذاشته است؛ زیرا جرات کرده تمامی معیارهای جامعه مردسالار را به چارمیخ بکشد.

در همین زمینه باید به یکی از شعارهای مهم خیزش دانشجویی تیر ماه پرداخت: «می کشم می کشم، آن که برادرم کشت». شک نیست این شعار بیان روحیه تعرضی و رزمنده جنبش دانشجویی در برابر جمهوری اسلامی بود. این شعار سیاست های سازشکارانه و مسالمت جویانه ای که از جانب تشکلات دانشجویی وابسته به رژیم در بین دانشجویان و جوانان تبلیغ می شد را کنار می زد. این شعار، قهر عادلانه مردم را در خود نهفته داشت و از همین رو شعاری است که باید مورد حمایت قرار گیرد. بیجهت نیست که مطبوعات وابسته به رژیم به این شعار تاخندند، آنرا محکوم و تقبیح کردند و به دانشجویان نصیحت کردند که از تکرار چنین شعاری خودداری کنند. اما در عینحال، بینش جان سخت مردسالارانه موجود در جامعه در این شعار نیز بازتاب می یافت. گویی این رزم، رزمی مردانه است و در آن فقط «برادران» کشته می شوند و فقط «برادران» هستند که جای کشته شدگان را در صف مقدم نبرد پر می کنند و دشمن را بسزایش می رسانند. جنبش دانشجویی باید شعارهایی را برگزیند و بیافزیند که در عین حفظ روحیه و مضمون رزمنده، از اینگونه تبارزات مردسالارانه رها باشد.

علیرغم شرکت مبارزه جویانه دختران دانشجو در جنبش دانشجویی اخیر، واقعیت اینست که تعداد زنان درگیر در مبارزه در مقایسه با مردان کم بود؛ و نقش زنان در رهبری این جنبش نیز ناچیز بود. و این از کمبودهای مهم این جنبش بود. در جمع سازمان گران و مبلغان جنبش، دختران دانشجو حضور نداشتند؛ و مسلما وقتی هم که خواستند چنین نقش هائی را ایفا کنند، نه فقط از جانب تشکلات وابسته به رژیم نظیر «دفتر تحکیم وحدت» بلکه توسط ایده ها و گرایشات مذهبی و مردسالارانه درون خود جنبش، به عقب رانده شدند. در این

تجارب تاریخی در خور توجه اند - مائو تسه دون

مسئله‌ای مربوط به قدرت:
چگونه چین انقلابی از شر مواد
مخدر خلاص شد؟

شد؟ آیا واقعاً اینکار در عرض مدت کوتاهی انجام گرفت؟ آیا این خلاف آن چیزهایی که در مورد «طبیعت انسان» گفته میشود، نیست؟ و آیا هرگز می‌توان روشی که در چین برای رها شدن از مواد مخدر بکار برده شد را در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مانند ایالات متحده هم بکار برد؟

زندگی های متزلزل

«سانی یونگ - مانی»، یکی از اهالی شانگهای کسی که بسیاری دیدار کنندگان آمریکایی را در اوائل سالهای ۷۰ ملاقات کرد، گفت: «۲۳ ساله بودم که تریاک کشی را شروع کردم. اوایل زیاد نمی کشیدم، ولی شوهرم بطور جدی معتاد بود، در نتیجه او به شبحی تبدیل شده بود. انسانی که دیگر نمی توانست کاری انجام دهد. چون نمی توانست کار بکند، پولی نداشت که با آن تریاک بخرد، پس مجبور شد که ترک کند و بدن ضعیفش نتوانست تحمل بکند و مرد. وقتی او مرد، آنقدر از فقدان رنج می بردم که برای گریز از غم، بیشتر و بیشتر، تریاک می کشیدم. در نتیجه من نیز معتاد شدم. تمامی احساس مسئولیت، حتی نسبت به پسر کوچکم را از دست دادم. بسیاری اوقات حتی یادم می رفت به او غذا بدهم. بچه ام وقتی هفت ساله بود، مرد؛ چون قادر نبودم از او در دوران بیماری سختش، مراقبت کنم.»

در چین، تلفات انسانی ناشی از ابتلا به مواد مخدر، عظیم بود. کارگران گرسنه سعی می کردند با رویاهای شیرین تریاک درد گرسنگی را فراموش کنند و با پول مختصری که باید خرج غذایشان می شد، تریاک می خریدند. هزاران معتاد مستقیماً از گرسنگی می مردند، هزاران تن دیگر فرزندانسان را ترک میکردند و یا حتی آنان را برای خرید مواد مخدر می فروختند. یک ژاپنی که در دهه ۱۹۲۰ به چین شمالی سفر کرده بود، صحنه را چنین تصویر می کند:

«در دایرین، در اسکله ها و ایستگاه راه آهن، گروههای باربر وجود داشت. اولین چیزی

کلارک کیسینجر، نویسنده ای است که بعضاً برای کارگر انقلابی مقاله می نویسد. هنگامیکه در چین قدرت در دست زحمتکشان انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون بود، او سفرهای متعددی به آنجا کرد. در خلال سفرش مناطق ایالت ینان، (منطقه ای که قبل از انقلاب، تریاک بعمل می آمد) و شهرهایی بزرگ چون شانگهای و کانتون (مناطق که تریاک کشی متداول بود) را، سیاحت کرد. در آنجا او با مردمی دیدار کرد که خود شخصاً در کارزار سراسری که مواد مخدر را از چین روید، شرکت داشتند. امروز احیاء سرمایه داری در چین، شبکه قاچاق مواد مخدر و اعتیاد به مواد مخدر را به آنجا باز گرداننده است. پس از مرگ مائوتسه دون، گروهی از مقامات بلند پایه دولتی، که تفکر سرمایه داری داشتند، به کودتای مسلحانه دست زده و قدرت را از مردم ربودند. اخیراً، آژانس خبری چین اعلام کرد که افراد یک شبکه قاچاق مواد مخدر دستگیر شده اند. از زمان محو شدن اعتیاد به مواد مخدر در سالهای ۱۹۵۰، این نخستین بار است که چنین اتفاقی رخ میدهد. اما درس های انقلاب چین را نمی توان از مردم جهان گرفت. در اینجا به حکایت خلاص شدن مردم چین از مواد مخدر خواهیم پرداخت.

در چین کهن، فروشندگان دوره گرد، تریاک را مانند بستنی در گاریهای کوچکی در خیابان می فروختند. در دهه ۱۹۲۰، چین ۹۰ درصد تریاک جهان را تولید میکرد و هزاران کیلو مرفین و هروئین صادر میکرد. در دوران جنگ جهانی دوم، ۷۰ میلیون معتاد در چین وجود داشت. یعنی تعداد معتادین آن بیشتر از تعداد جمعیت بسیاری از کشورهای جهان بود!

با این حال در عرض سه سال از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲، بختک مواد مخدر بطور کامل از چین محو شد. دیگر نشانه ای از معتاد، فروشنده، کشت خشخاش و واردات قاچاقی مواد مخدر به داخل نبود. آیا واقعاً چنین

غول اعتیاد در ایران بیداد می کند. نوجوانان و جوانان قربانیان اصلی اعتیادند. بر مبنای آمار رسمی رژیم، در ایران دو میلیون معتاد و ده میلیون مصرف کننده مواد مخدر وجود دارند. طبق همین آمار، تعداد دانش آموزان معتاد بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر است. نیمی از افراد معتاد، در سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی هستند. مواد مخدر از یکسو بلای جان و مال توده های مردم است و از سوی دیگر، منبع سودهای عظیمی است که مشتی سرمایه دار و در رأس آنها باندهای قدرتمند هیئت حاکمه اسلامی به جیب می زنند. فقر و بیکاری و بی آیندگی که تحت این رژیم تبهکار بر جامعه حاکم شده، زمینه مساعدی برای اشاعه اعتیاد فراهم می آورد. هزاران کودک و نوجوان بی خانمان یا حاشیه نشین، در شبکه توزیع مواد مخدر سازماندهی شده و مورد استثمار و انواع سوء استفاده ها قرار می گیرند. این شبکه در سطح شهرها و درون شهرک ها و رزاقه ها آنچنان گسترده است، و گردانندگان آنچنان قدرتمند بنظر می آیند، که بسیاری از مردم هیچ امیدي به خلاصی از شر آن ندارند. اما اعتیاد یک معضل اجتماعی است، و مسئله تولید و توزیع مواد مخدر نیز کاملاً به شرایط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حاکم بر جامعه وابسته است. غول اعتیاد را می توان شکست داد و جامعه را از شر مواد مخدر رها کرد، اما برای اینکار نخست باید نظام و دولتی که سرچشمه این نکبت ها و تبهکاری هاست را از ریشه برانداخت. انقلاب چین که در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید، تجربه مثبت و شگفت آوری در این زمینه برای نوع بشر بر جای گذاشته است. این تجربه نه فقط پیش شرط اساسی برای دگرگون کردن زندگی تیره و تار مردم و رفع اینگونه مصائب اجتماعی را بنمایش می گذارد، بلکه سیاست و راه و روش مشخص و عملی اینکار را هم ارائه می دهد. مقاله زیر، تجربه چین در این زمینه را مرور می کند و در یک بررسی مختصر، یک نمونه از تحول عمیق و عظیمی که تحت رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ کمونیست آن به پیش رفت را عرضه می کند. این مقاله توسط «کلارک کیسینجر» نگاشته شده و در نشریه «کارگر انقلابی» (ازگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شماره ۴۷۶) به چاپ رسیده است. اینک مناسب دیدیم که در پنجاهمین سالگرد انقلاب چین و برای نشان دادن گوشه ای از شمرات آن انقلاب، ترجمه فارسی این مقاله را منتشر کنیم.

همان حال به آنها شغلی پیشنهاد میشد. البته، کار به این سادگی نبود. معتادین تریاک یکبارہ نمی گفتند «آخ! حالا میتونم از شر عادت خلاص شوم» و اراده کرده و خلاص می شدند. آنها اغلب مقاومت می کردند، از معرفی خودشان بعنوان معتاد سر باز می زدند و به جستجوی منابع غیرقانونی مواد مخدر، ادامه میدادند. آنها هم از مجازات می ترسیدند و هم قادر نبودند وابستگی بدنشان به مواد شیمیایی را قطع کنند. در ضمن مدتی طول کشید تا کارزار ضد مواد مخدر روی غلظت بیفتد. مثلاً در کانتون، ثبت رسمی معتادین تا اواخر ژانویه ۱۹۵۱ شروع نشد. در نخستین ماه، فقط ۵۲۵ نفر که بخش کوچکی از معتادین شهر بودند، خود را معرفی کرده و طلب کمک کردند.

یک مشکل عمیقاً سیاسی

در کارزار موفق از بین بردن بیماری های مقاربتی در چین، این نکته درک شد که مسئله مواد مخدر نیز مشکلی عمیقاً سیاسی است. یعنی، کلید حل مشکل، کشف یک داروی معجزه گر، یا آزمایش، یا واکنس جدید نبود. کلید عبارت بود از بسیج توده های مردم برای تشخیص ماهیت مسئله و عزم جزم برای حل قطعی آن. در کانتون و نقاط دیگر، تشویق معتادین به معرفی خود برای مداوا را به یک مسئله مبرم اجتماعی بدل کردند.

در سراسر کشور، کارزار توده ای برای تشویق معتادین به اینکار آغاز شد. راهبیمانی ها و گردهمایی ها ترتیب داده شد، در مدارس، در رادیو و روزنامه ها مطرح شد، و در هر محله ای برای مقامات محلی تبدیل به موضوعی مبرم شد. در خانواده ها تبدیل به موضوعی گرهی شد. فرزندان با والدین، و زنان با شوهرانشان بر سر اینکه آیا معتاد خانواده بایستی به میان عموم برود یا نه، بحث می کردند. در چین کهن، اعتیاد موجب شرم بود، اما حالا ناگهان اعتراف به اعتیاد غرورآفرین شده بود. آنهایی که قدم پیش می گذاردند، بعنوان رزمندگان خط مقدم نبرد برای ساختن چین نو بنفع تمام مردم ستمدیده، قلمداد میشدند. در شانگهای، «سانی یونگ - صای» به یکی از فعالین کارزار بدل شد. او بوضوح رهنمودی که از افراد هدایت کننده این کارزار در منطقه دریافت کرده بود را بخاطر می آورد. این رهنمود زندگی او را عوض کرد. آنها به او گفتند: «خود را بخاطر مرگ پسرت سرزنش نکن»، «تو توسط امپریالیستهای خارجی قربانی شده بودی. این آنها بودند که بوسیله کشت خشخاش و تجارت تریاک سود می بردند. این آنها بودند

شد. «حمل و نقل، ساخت، یا فروش تریاک و مواد مخدر ممنوع است و تمام متخلفین مجازات خواهند شد.» با این حال حزب کمونیست چین، بخوبی می دانست که تریاک را صرفاً با غیرقانونی اعلام کردن نمی توان ریشه کن کرد.

فقط توده های مردم می توانستند این مشکل را حل کنند. اما ریشه کن کردن مشکلی به عمق تریاک در چین، مستلزم آن بود که دو سلاح کلیدی در دست توده های مردم قرار گیرد: رهبری حزب کمونیست چین و قدرت دولتی. بدون هریک از اینها، انجام اینکار غیرممکن بود.

حزب کمونیست چین، خط تمایز روشنی میان مردمی که قربانی بودند با دشمنان، یعنی سلاطین بزرگ تریاک و امپریالیستهای خارجی که مسئول تجارت تریاک بودند، ترسیم کرد. انجام اینکار مهم بود، زیرا تضادهای مختلف به روش های مختلف حل می شوند. در رسیدگی به تضادهای درون خلق، روش های آموزش، اقناع و بسیج توده ای بکار برده می شد. در مقابله با دشمنان طبقاتی، نیروی مسلح قدرت دولتی تعیین کننده بود. اما بکاربست روش های آموزش و اقناع در میان توده ها در سراسر جامعه کاملاً ممکن بود، چرا که بعد از بیست و پنج سال جنگ انقلابی، قدرت دولتی بکف آمده بود.

یک مسئله مربوط به قدرت

در رسیدگی به مشکل اعتیاد در میان خلق، آزادی گسترده ای به ارگانهای قدرت محلی داده شد تا به تدوین روش ها و برنامه ها بپردازند. اما، اصول معینی بکار رفت. نخست، هیچکس به دلیل معتاد بودن مجرم شناخته نمی شد و یا در جامعه به او انگ زده نمی شد. آنها قربانیان امپریالیست های خارجی بودند (امپریالیست هایی که تریاک را بر چین تحمیل کرده بودند) و باید بهمین ترتیب با آنان برخورد می شد. داوطلبانه خود را معرفی کردن و طلب مداوا نمودن، عملی انقلابی محسوب گشته و تحسین می شد.

از طرف دیگر ضرب الاجل های زمانی نیز تعیین شده بود. به معتادین پرسابقه شش ماه برای ترک تریاک فرصت داده میشد، و به افرادی که کمتر معتاد بودند، سه ماه. در خلال این مدت، به آنها اجازه داده میشد که ذخیره تریاک خود را نگاه دارند. تریاک آنها را ضبط نمی کردند و خودشان نیز دستگیر نمی شدند. به آنها کمک پزشکی داده میشد. تسهیلات پزشکی چین در آن زمان بسیار محدود بود و این درمان عمدتاً عبارت بود از تزریق سولفات منگنز برای آسوده کردن انقباض ماهیچه ها در خلال ترک اعتیاد. در

که در منچوری توجه توریستها را جلب می کرد، اندامهای نیمه لخت و از کثافت سیاه شده باربران بود. من از هکی زانسو، مجتمع خوابگاه باربرها دیدار کردم. بسیار تکانهنده بود. در اینجا بساط تریاک آشکارا گسترده است. تریاک در این هنگام در انحصار دولت غیرنظامی کوان تونگ بود و گفته می شد که این سیستم انحصاری برای محافظت مردم از سم تریاک طرحریزی شده است. در هکی زانسو تریاک آشکارا تجارت می شد. من قادر به فهم این اوضاع نبودم: آیا این استعمارگری بی پرده نبود؟ در سالهای بعد وقتیکه در مناطق مرکزی چین مسافرت میکردم، این احساس در من عمیق تر شد چرا که دریافتم، چگونه ژاپنی ها با استفاده از معافیت برون مرزی (معافیت از قوانین چین - مولف) بعنوان دستفروش مرفین، به خارج از بنادر محل استقرارشان می رفتند و سم آنرا پخش میکردند.

مسافر دیگری بنام هاری فرانک که در سال ۱۹۲۴ به آنجا رفته بود، راجع به وضعیت ایالت ینان جنوبی نوشت: «...چینی های مطلع می گویند که نه نفر از هر ده مرد و شش نفر از هر ده زن در کونمینگ، و حتی اغلب بچه ها در مدارس متوسطه تریاک می کشند... تقریباً تمام باربران و افروهای تریاک و جعبه های قلعی چراغهایشان را آشکارا بر روی بارشان حمل میکردند؛ در هر مغازه محقری که چای یا برنج عرضه می کرد، تریاک هم آزادانه مثل تنباکو به فروش می رسید. نیم انگشتانه پر از سم کهربایی به ده سنت ینانی. دود کردن آن ده تا پانزده دقیقه طول می کشید...»

بالتر از سطح مردم عادی، تریاک کشی در میان افسران ارتش، کارمندان دولت و اعیان زمیندار، امری عادی بود. آنطور که فرانک گزارش می کند: «از قرار معلوم مدیر بانک اشکالی در کار کارمند ارشدش که هنگام انجام تجارت، وسیله تریاکش کنار مخده یا شاه نشینش قرار داشت نمی دید، این به کارمند ارشد اجازه می داد که در فاصله بین معاملات دراز کشیده و تریاک بکشد...»

بطور خلاصه، چین کشوری بود که از بالا تا پایین با مواد مخدر به نخ کشیده شده بود. این فقط یکی از مشکلاتی بود که جمهوری خلق چین از قرنهای ستمگری فئودالی و سلطه خارجی به ارث برده بود.

رهایی

در اول اکتبر ۱۹۴۹، مائوتسه دون بر فراز میدان «تین آن من» در پکن ایستاد و اعلام کرد، «خلق چین بیباخته است!» مدتی بعد، در ۲۴ فوریه ۱۹۵۰ حکم دولت، مبنی بر منع تریاک و مواد مخدر تصویب

دشمن جای گرفته و به همان ترتیب با آنها معامله شد. سای یونگ می گفت: «در روزهای قبل از انقلاب، توزیع کنندگان تریاک مثلی داشتند که می گفتند، «پلیس برادر هاست»، آنها از در جلویی به درون پاسگاه پلیس برده می شدند، اما بلافاصله از در عقبی خارج میشدند.» حالا اوضاع فرق کرده است.

بسیاری از توزیع کنندگان بزرگ همراه با ارتش اشغالگر ژاپن در سال ۱۹۴۵ عقب نشینی کردند، یا در سال ۱۹۴۹ به تایوان یا هنگ کنگ گریختند. آنها تیکه نکردند، آرزو میکردند که کاش کرده بودند. این جانیان بزرگ در استادیومها و میادین در مقابل هزاران تن از مردم به محاکمه عمومی کشیده می شدند. مردمی که زندگی و خانواده هایشان توسط مواد مخدر ویران شده بود، علیه آنها شهادت می دادند. عدالت در مورد آنها بطور قطع و بسختی اجرا میشد. حبس ابد یا اعدام در ملاء عام. با این حال، تعداد اعدامها بسیار کم بود و در بزرگترین شهرها حداکثر ۵ تا ده نفر بود.

بنابراین، پاسخ این ستوال که چین چگونه از «مشکل مواد مخدر» رها شد، بطور خلاصه این است: آنها انقلاب کردند.

آیا همان روش را در اینجا هم می توان بکار برد؟

بخاطر داشته باشید که مردم چین عین همان درمانهایی که امروزه مردم از آن سخن می گویند را امتحان کرده بودند. آنها بدنبال داروهای جایگزین مانند متادن رفته بودند. به مذهب رو آورده بودند. به فرور ملی متوسل شده بودند. پست های مراقبت محله ای برقرار کرده بودند. سعی کرده بودند فرار کنند. از قانونی کردن سخن رانده بودند. به دولت متوسل شده بودند. به وجدان بین المللی متوسل شده بودند. با این حال فقط انقلاب - خرد کردن مسلحانه دولت متکی به امپریالیسم - رهایی از مواد مخدر را ممکن نمود. مجله «پاراد» در سال ۱۹۷۲ با تشخیص این واقعیت از یک نظرگاه بورژوازی، ملاحظات یک دانشجوی آمریکایی را نقل کرد. او درباره اینکه آیا متد بکار رفته در چین را میتوان در آمریکا بکار بست یا نه، چنین گفت: «این روش فقط در یک صورت برای ما قابل بکار بستن است. در صورتی که ما هم مانند چینی ها قادر باشیم دست به تلاش جمعی بزنیم. اما بخاطر گوناگونی منافع گروهی در این کشور، و تاکیدی که بجای جمع بر فرد گذاشته می شود، انجام اینکار مستلزم تجدید سازماندهی اساسی جامعه است.»

درست است. انجام اینکار مستلزم یک انقلاب است. فقط بخاطر آنکه انقلابی در

بعنوان پرمصرفترین محصولی که می توانستند در قطعه زمین کوچکشان کشت کنند، درگیر بودند. این مردم دشمن نبودند، اما هر دو گروه بلافاصله از سیاست اعلام شده دولت نوین مبنی بر خاتمه زراعت و فروش تریاک، احساس ترس میکردند. تنها دارائی بسیاری از آنان مواد مخدری بود که در انبار داشتند. آیا همه چیزشان را از دست خواهند داد و گدا خواهند شد؟ آشکار بود که قربانی کردن و هدف قرار دادن آنها بعنوان دشمن، مجبورشان می کرد که به عملیات زیرزمینی روی بیاورند و این مسئله امر ریشه کن کردن را مشکل تر می نمود.

دولت، برای حل این مسئله پیشنهادی حیرت آور جلو گذاشت. دولت پیشنهاد کرد که از توزیع کنندگان و زارعین، تمام مواد مخدرشان را به ارزش بازار خریداری می کند! تریاک خریده شده در ملاء عام نابود می شد. البته، این پیشنهاد فقط برای یکبار و مشروط به آن بود که از کار تریاک خارج شوند. اما واقعی بود و هیچ کلکی در کار نبود. لازم نبود هیچ فرد فقیری که واقعا می خواست از تجارت مواد مخدر بیرون برود، بیم از دست دادن همه چیز خود را داشته باشد. فقط لازم بود قدم پیش گذارد و مواد مخدرش را به پول تبدیل کند. مضافا، دولت، اشتغال و شروع یک زندگی جدید را برای آنها تضمین می کرد. آنها نیز می توانستند به امر ساختمان چین نوین کمک کنند.

از طرف دیگر، آنها تیکه مقاومت کردند، با مجازاتهای سختی روبرو شدند. کشت و فروش مواد مخدر بطور اکید غیرقانونی بود. هر مزرعه خشخاشی که یافته میشد، شخم زده شده و توزیع کنندگان غیرقانونی بوسیله مردم معرفی، و دستگیر می شدند. اینکه چه بسر آنها می آمد، هم به درجه جرمشان بستگی داشت و هم به اینکه چه برخوردی به تقصیراتشان می کنند. آمار مربوط به یک محله متعارف در کانتون، مسئله را روشن می کند. در این منطقه بیست و یک نفر از هفده خانواده، درگیر توزیع مواد مخدر بودند. پنج نفر از اینها محکوم به زندان ابد شدند. چهار نفر متهم به همان نوع جرم بودند، اما چون صمیمانه از کار خود پشیمان بودند آزاد شده تا به محله خود باز گردند و در آنجا تحت مراقبت عمومی قرار گیرند. سه نفر به خاطر شراکت جزئی، محکومیت شش ماهه گرفتند. هشت نفر وارد برنامه تجدید تربیت شدند. و یکی به هنگ کنگ فرار کرد.

شبکه توزیع مواد مخدر، محله به محله ریشه کن می شد چرا که خلق، قدرت دولتی را در دست داشت. توزیع کنندگان بزرگ، گردن کلفتیایی که به قیمت تیره روزی خلق زندگی مجللی داشتند، بطور قطع در رده

که تریاک را به چین آوردند و آنرا به مردم تحمیل کردند تا مردم را ضعیف کرده و بتوانند راحت تر کنترلشان کنند. حال تو باید تن به مداوا بدهی، زیرا دولت نوین در کار تجدید ساختمان چین بتو نیاز دارد.»

این کارزار از آنجائیکه عظیم و گسترده بود و همچنین همراه بود با مساعی پلیس دولت انقلابی در خشکاندن سرچشمه های مواد مخدر، یک موفقیت بزرگ بود. با فرا رسیدن مارس ۱۹۵۱ تعداد ۵۰۰۰ معتاد در کانتون قدم پیش گذاشته بودند. روز ۳ ژوئن بعنوان «روز سرکوب تریاک» اعلام شد. این روز مصادف بود با صد و دوازدهمین سالگرد نخستین باری که تریاک وارداتی در سال ۱۹۳۹ در ملاء عام نابود شد. ۴۰۰۰ معتاد سابق، ۲۰۰۰ نفر از اعضای خانواده شان، و ۵۰۰۰ نفر نمایندگان جماعات و کارخانجات گوناگون در استادیوم جدید شهر برای جشن گرفتن، جمع شدند.

این کارزار در همه شهرها بدینگونه جریان یافت. کارزاری بود که در هر محله ای و بصورت توده ای جریان داشت. و نکته تعیین کننده اینکه، کارزار همراه بود با نابودی قدرت دولتی کهن که از تجارت تریاک حمایت میکرد. در اواخر سال ۱۹۵۱ آژانس خبری چین نو اعلام کرد که مشکل مواد مخدر در شمال و شمال شرقی چین (مناطق که قبل از بقیه آزاد شدند) «اساساً ریشه کن» شده است. در جنوب یکسالی طول کشید.

فروشندهگان چه شدند؟

جنبش اجتماعی و حمایت اجتماعی در کار با توده وسیع معتادین، مسئله ای تعیین کننده بود. اکثریت بزرگ معتادین داوطلبانه ترک مواد مخدر را در خانواده و با کمک و حمایت افراد محل و خانواده، بخوبی قبل از رهنمودهای مقرر سه ماهه و شش ماهه، انجام دادند. تعداد خیلی معدودی هنگام ترک کردن بستری شدند. اعمال زور و قانون اساساً راه حل نبود. مردمی که از یوغ فئودالیسم و امپریالیسم رها شده بود، خود باید رهائی شان را به اجرا در می آوردند. معتادین قربانیان دشمنان طبقاتی بودند، و نه خود دشمن. مهم نیست چه جرائم کوچکی را بخاطر ارضاء عاداتشان مرتکب شده اند.

در رسیدگی به فروشندهگان و تولیدکنندگان مواد مخدر، دولت و حزب کمونیست چین همان سیاست دقیق را در پیش گرفت: یعنی، اول به توده ها تکیه کنید و دوست و دشمن را از هم تمیز دهید. بعنوان مثال، بسیاری از توزیع کنندگان خرد مواد مخدر خودشان در فقر شدید بسر می بردند و تریاک را برای زنده ماندن می فروختند. به همین ترتیب، میلیونها دهقان در کشت خشخاش

چین رخ داده بود، بکار بردن این روش ها امکان داشت. بدون داشتن قدرت سیاسی رها ساختن خلاقیت و توانایی خلق در امر تحول و یا سرکوب دشمنان طبقاتی که تجارت بین المللی مواد مخدر را انجام میدادند، غیرممکن بود.

بدون آنکه پرولتاریا ارز جدید صادر کرده و در موقعیت کنترل کامل بانکداری و تبادل ارز خارجی باشد، متوقف کردن قاچاق پول غیرممکن است.

بدون یک خلق به لحاظ سیاسی آگاه و کنترل توده ای مقامات دولتی، ریشه کن کردن فساد کارمندان دولت غیرممکن است.

بدون داشتن نیروی مسلح پرولتاریا کنترل بر قاچاق مواد مخدر امکان ندارد.

بدون نابود کردن اقتصاد سرمایه داری که مبتنی است بر استثمار و منفعت شخصی، نمی توان از شر تجارت هیچ کالای خطرناکی خلاص شد. زیرا این تجارت، پولساز است.

بدون فراهم آوردن تسهیلات پزشکی برای مردم، کمک واقعی به مردم در خلال ترک اعتیاد امکان ندارد، در غیر اینصورت آنها بیرحمانه به دام اعتیاد به الکل پرتاب می شوند.

بدون مراقبت سازمان یافته اهالی که توسط پلیس خلق به آنها یاری رسانده شود (و نه اینکه سرکوب شوند)، تعقیب شبکه توزیع غیرممکن است.

بدون کنترل توده ای بر روزنامه ها، رادیو و تلویزیون، براه انداختن آن نوع کارزار توده ای که قدرت توده های مردم را برانگیخته و برای حل یک مرض اجتماعی بسیج کند، ممکن نمی باشد.

بدون کنترل خلق بر اقتصاد، تامین یک وضع مناسب اقتصادی برای آنهاست که بواسطه فقر به راه تجارت مواد مخدر کشیده شده ولی واقعا خواهان خروج از آن هستند، غیرممکن است.

بدون آنکه خلق بدانند که قدرت از آن خود اوست، جرات نمی کند از دولت کمک بطلبد. بدون ایجاد جو و محیط شگفت آور همیاری توده ای که در آن تمام شهر در حال دور ریختن عادات کهن است، افراد توان تغییر خودشان را نخواهند یافت.

بدون قدرت دولتی، رها ساختن قربانیان واقعی و به بند کردن جانپان واقعی ممکن نیست!

بواقع، سخن گفتن راجع به رها شدن از شر مواد مخدر بدون انجام انقلاب پرولتاریایی، رویای یک تریاکی است.

جنگهای تریاک

چگونه کشور بزرگی مثل چین توسط مواد مخدر ویران شد؟ آنهاستیکه همیشه قربانیان را سرزنش می کنند، می گویند بخاطر «ضعف

اخلاقی» بوده. این ادعای مزخرفی است. تریاک حتی یک محصول بومی چینی نبود. تریاک و سپس مرفین و هروئین، بزور سرنیزه و تفنگ به مردم چین تحمیل شد. اینست موضوع به اصطلاح «جنگهای تریاک». انگلستان در سال ۱۸۳۹ در چین جنگ براه انداخت تا حق قانونی فروش مواد مخدر به چین را بدست آورد.

در ابتدای تجارت مستقیم بین اروپا و چین در عصر مدرن، مشکلی برای انگلستان بوجود آمد. انگلیسها بشدت خواهان خرید چینی، چای و ابریشم از چین بودند، اما چینی ها خواهان خرید چیزی از انگلستان نبودند. معنایش این بود که خریداران انگلیسی مجبور بودند بهای خرید خود را با فلزات گرانبهایی چون طلا و نقره پرداخت کنند. طولی نکشید که چین از این تجارت خیلی ثروتمند شده و طلا و نقره انگلیسی را انباشت می کرد.

این چیزی است که سرمایه داران آنرا «عدم موازنه تجاری» می نامند. وقتی بنفع آنان باشد، عاشق آن هستند. اما هنگامیکه ذخائر نقره انگلیس سر به تهی شدن گذارد، بشدت آشفته شدند.

آنچه انگلیسی ها لازم داشتند، کالایی بود که چینی ها خرید آنرا رد نکنند. این کالای ایده آل، تریاک بود که توسط انگلیسی ها در هند و برمه کشت می شد. تاثیر تجارت تریاک بلافاصله بود. چنانچه یک جزوه نوشته شده قرن نوزدهم راجع به کمپانی هند شرقی انگلیس می گوید: «کمپانی معظم برای سالها از تجارت تریاک درآمدی عظیم بیرون کشیده و از این رهگذر دولت انگلیس و ملت نیز به اختیارات سیاسی و مالی عظیمی دست یافته اند. چرخش موازنه تجارت بین بریتانیای کبیر و چین بنفع بریتانیا... سالانه ۶ میلیون پوند به ملت سود میرساند، بدون آنکه هند فقیر شود.» چینی ها از خطرات تریاک آگاه بودند. تریاک کشتی توسط پرتغالی ها و هلندی ها به چین آورده شده بود و در ۱۷۲۹ امپراتوری چین فرمانی در تحریم تریاک کشتی صادر کرد. با این حال، قاچاق تریاک ادامه یافت و واردات آن از سالانه ۱۰۰۰ صندوق در سالهای ۱۷۰۰ به ۴۵۰۰۰ صندوق در سال ۱۸۳۸ رسید. یعنی حدود سالی ۳۰۰۰ تن تریاک.

در سال ۱۸۳۹، امپراتور یکی از افراد خود بنام «لین تسوسو» را مسئول ریشه کن کردن تجارت تریاک در کانتون - یکی از بنادر چین که بروی کشتی های خارجی باز بود - کرد. بعد از تلاش بیهوده برای متقاعد کردن نمایندگان تجاری انگلیس در کانتون برای منع کشتی های انگلیس از اشتغال به تجارت تریاک، که با تخلف از قوانین صورت

می گرفت، «لین» گام های مستقیم تری برداشت. او ۲۰۰۰۰ صندوق تریاک از انبارهای کانتون را مصادره کرد و آنها را در مراسمی عمومی نابود کرد.

سرمایه داران انگلیسی و آمریکایی که مشغول تجارت تریاک بودند، این کار را تعرض وقیحانه به مالکیت خصوصی تلقی کردند! انگلستان بلافاصله به چین اعلان جنگ داد و به این کشور تجاوز کرد. نخستین جنگ تریاک، که از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ بطول انجامید، به شکست چین منتهی شد؛ و چین مجبور شد مبلغ ۲۱ میلیون دلار غرامت بابت تریاک نابود شده به انگلیسیها بپردازد، و زیر سرنیزه به امضاء قراردادی تن بدهد که طبق آن پنج شهر بندری بروی کشتی های انگلیسی گشوده میشد. سال بعد آمریکا، چین را مجبور به امضاء قراردادی برای اعطای حقوقی مشابه کرد و بدین ترتیب بخش بزرگی از ثروت «نیو اینگلند» از تجارت تریاک در چین انباشت شد.

کماکان، بطور ظاهری وارد کردن تریاک به چین غیرقانونی بود. این مشکل بوسیله دومین جنگ تریاک ۱۸۶۰ - ۱۸۵۶، که طی آن سربازان انگلیسی و فرانسوی، پکن پایتخت چین را تسخیر کردند، حل شد. چین، در زیر سرنیزه مجبور به امضاء قرارداد نابرابر دیگری شد که دروازه های آنرا چارطاق بروی تجارت تریاک باز میکرد. در سال ۱۸۸۰ سالیانه ۶۵۰۰ تن تریاک به چین وارد می شد و کشت تریاک به مقیاس وسیعی در ایالت های سچوان و ینان، آغاز شده بود.

تریاک مسیح

در سالهای ۱۸۸۰ مرفین، ماده مخدری که از تریاک مشتق شده، وارد چین شد و بعنوان درمانی برای اعتیاد تریاک مورد استقبال قرار گرفت (همانطور که امروز در ایالات متحده، متادن بعنوان درمانی برای هروئین تجویز میشود). مرفین اغلب توسط مبلغان مذهبی غربی و بنام درمان اعتیاد توزیع می شد و بین مردم بعنوان «تریاک مسیح» شناخته شد. سپس در قرن بیستم، هروئین که در آلمان بعنوان داروی شگفت آور نوینی توسط کمپانی داروئی بایر ساخته شده بود، وارد چین شد و در کپسولهای کوچک قرمز بعنوان «قرص ضد تریاک» فروخته شد. در دهه ۱۹۲۰ اروپا و ژاپن سالیانه بیش از ده تن هروئین به چین صادر می کردند.

در سال ۱۹۲۷ چیانگ کایچک رئیس دولت ناسیونالیست چین، دستور قتل عام انقلابیون کمونیست را در شانگهای صادر کرده و قدرت را گرفت. سپس تریاک را کاملاً قانونی

**مقالات حقیقت و اعلامیه‌های سازمان را می‌توانید
از طریق شبکه ارتباطی ((اینترنت)) دریافت کنید
زیر عنوان:**

www.sarbedaran.org

نشانی پست الکترونیکی:

HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG

شماره فکس:

001 - 530 - 32 - 57 - 763

نشانی مجله انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح

BMC WORLD TO WIN, 27 GLOUCESTER St.

LONDON WC1N 3XX ENGLAND

امپریالیتهای شوروی فرموله شد. هدف این بود که آتش انقلابات قهرآمیز در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را فرو نشانند و نیروهای انقلابی را به سازش با دولت طبقات ارتجاعی حاکم - که شوروی ها در آن جنبه های «ترقیخواهانه» و حتی «سوسیالیستی» کشف کرده بودند - دعوت کند. معیار «مترقی» بودن از نظر رویزونیستها این بود که این دولتها پیوندهای سیاسی و اقتصادی و نظامی با شوروی و بلوک شرق برقرار کنند. بر مبنای این تئوری شماری از رژیمهای مرتجع رسوا در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین لقب «سوسیالیستی» گرفتند. (۲) این جمع بندی در سند «با سلاح تقد» (انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) . ۱۳۶۵) بازتاب یافته است.

(۳) امروز برخی جریانات که ظاهرا در صف اپوزیسیون جمهوری اسلامی جای دارند نقش فعالی در اشاعه این نظرات مسموم در بین مردم و بویژه روشنفکران بازی می کنند. کثیف ترین و دروغ پردازانه ترین این تبلیغات از سوی جریانی بنام «راه توده» انجام می گیرد که حامی پر و پا قرص کیانوری و شرکاء است. یعنی حامی کسانی است که به ظن بسیاری با بخشی از وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مرتبطند. «تخصص» راه توده در «کشف» گرایشات مترقی حتی در بین تبهکارترین و بدنام ترین باندهای حکومتی است. «راه توده» اخیرا حتی در «موتلفه اسلامی» نیز تمایلات مثبت مشاهده کرده و معتقد است که در میان بخشی از «جناح بازاری»، «فرهنگ کار و سرمایه» - و بنابراین ترقی خواهی - «در حال رشد است». راه توده، حتی وزارت اطلاعات و بازجویان و شکنجه گران را به دو دسته ارتجاعی و ملی - مردمی تقسیم می کند و از بخش به اصطلاح «خوب» جلادان با عنوان «بچه های خوب اطلاعات» یاد می کند. مخدوش کردن مرز بین خلق و ضد خلق، تحریف واقعیات تاریخ معاصر به قصد توجیه سیاستهای ارتجاعی و تبهکارهای ارتجاع اسلامی و همدستان توده ای اش، و حمله به انقلابیون کمونیست و اپوزیسیون مترقی، وظیفه روزمره جریان مسموم به «راه توده» است.

توهمات را...

خلاصه کنیم، امروز اگرچه تفکرات و استدالات «دوم خردادی» ضربه سختی خورده، اما ائتلاف «دوم خرداد» هنوز از میدان خارج نشده است. بخش قابل توجهی از افراد مترقی و مبارزی که در ابتدا به حمایت از خاتمی برخاسته بودند به خود آمده اند، اما کماکان بطور همه جانبه با بینشی که زیربنای آن حمایت بود، تسویه حساب نکرده اند. بعلاوه، مرتجعین حاکم به همراه حامیان ضد انقلابی خود در اپوزیسیون می کوشند موقعیت خاتمی را ترمیم کنند و او را از رسوائی برهانند. (۳) آنها کماکان بر عقب نشینی های محدود و موقتی که رژیم بالاچار در برخی عرصه های فرهنگی و اجتماعی انجام می دهد انگشت می گذارند، و اینها را ثمرات ریاست جمهوری خاتمی معرفی می کنند. حال آنکه اینگونه تغییرات از یکسو نتیجه فضای انفجاری جامعه و رشد نارضایتی توده هاست و از سوی دیگر برخاسته از تمیق بحران همه جانبه جامعه و ضعف و شکاف در صفوف هیئت حاکمه. تحت این شرایط، کمونیستها و کلیه نیروهای انقلابی و توده های آگاه می باید پیگیرانه وظیفه افشای همه جانبه ماهیت کل هیئت حاکمه و یکایک طرفندهای آنها را به پیش برند.

(۱) این تئوری در اوایل دهه ۶۰ میلادی از سوی سوسیال

مسئله ای مربوط به قدرت

کرد. او بزودی مجبور شد این دستور را لغو کند، اما بعد از آن که معاهده سال ۱۹۲۵ ژنو تجارت بین المللی هروئین را ممنوع کرد، چیانکایچک مستقیما درگیر تولید مواد مخدر در چین شد.

از سال ۱۹۳۴ چیانکایچک، مسیحی شد و «کارزار زندگی جدید» خود را اعلام کرد. او گفت که میخواهد اخلاق مردم چین را بهبود بخشد و خود را رئیس دایره مبارزه با مواد مخدر کرد. این کار در عمل بمعنای فشار آوردن بر کلیه توزیع کنندگان تریاک بود، بجز آنانی که وابسته به حزب وی یعنی گومیندان بودند. کنترل انحصاری تجارت تریاک به یک منبع درآمد عمده دولت تبدیل شد. در همان زمان، ژاپنی ها تجارت مواد مخدر را بعنوان پشتوانه مالی حضور فزاینده اشغالگرانه خود در چین، مورد استفاده قرار دادند. وقتی آنها شانکهای را در سال ۱۹۴۰ تسخیر کردند، «دفتر جلوگیری از تریاک» - که متعلق به ژاپن بود - به معتادین و فروشگاههای فروشنده تریاک تحت بهانه چاره جویی برای «معالجه» میلیونها معتاد، جواز داد. ولی نتیجه آن سالانه ۷۲ میلیون دلار سود برای ژاپنی ها بود. تحت اشغال ژاپنی ها در شهر نانکن ۵۰۰۰۰ نفر به هروئین معتاد شدند.

حتی بعد از انقلاب ۱۹۴۹ که چین رها شد و بالاخره تجارت مواد مخدر را محو کرد، باقیمانده های صافیای مواد مخدر چینی در تبعید، به همکاری با سازمان سیای آمریکا ادامه دادند. برای مردم چین، «مشکل مواد مخدر» از ابتدا تا انتها مشکلی بود مربوط به امپریالیسم خارجی و استعمار؛ و آنهایی که مدعی جلوگیری از تجارت مواد مخدر بودند، همیشه بزرگترین رواج دهندگان آن از آب درآمدند. برای چین تنها راه حل، انقلاب بود.

**نشانی کمیته اضطراری بین المللی
برای دفاع از جان آیمال گوسمان
27 Old Gloucester St.
London WC1N 3XX
England**

**نشانی اتحادیه کمونیستهای ایران
(سریداران)
BM BOX 8561
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND**

VIVA LA GUERRA POPULAR!



اسکار رامیرز دوران «رفیق فلیسیانو» در اسارتگاه

اطلاعه کمیته اضطراری بین المللی
برای دفاع از جان آیمال گوسمان

نقشه های پلید فوجیموری برای برپائی یک «محاكمه» نظامی دیگر و شکنجه های بیشتر را محکوم کنید!

آلبرتو فوجیموری دیکتاتور پرو که تحت الحمایه آمریکا است، خیر دستگیری «اسکار رامیرز دوران» مشهور به «رفیق فلیسیانو» را اعلام کرده است. او متفرعانه می گوید قصد دارد با رامیرز همان رفتار خشم برانگیزی را بکند که با آیمال گوسمان کرد. (آیمال گوسمان یا صدر گونزالو، رهبر حزب کمونیست پرو توسط یک دادگاه مخفی نظامی در سال ۱۹۹۲ به حبس ابد محکوم شد و تا امروز در زندان انفرادی بسر می برد.)

نه فقط محاكمه آیمال گوسمان، قلابی و مسخره بود بلکه وکیل مدافع وی نیز فوراً دستگیر و محکوم به زندان شد. وکلای مدافع دیگری که قدم جلو گذاشته و خواهان تجدید نظر در حکم شدند را هم تحت اتهام واهی «خرابکاری» به زندان افکندند. از آن زمان تاکنون، گوسمان در یک سلول کوچک زیر زمینی، در یک پایگاه نظامی و تحت شرایط شدید امنیتی بسر می برد. او نزدیک به هفت سال است که هیچ تماسی با دنیای خارج ندارد.

فوجیموری بدنام ترین حاکم آمریکای لاتین است. نام او در ذهن جهانیان، واژه وحشیگری را تداعی می کند. فوجیموری نماینده رژیم است که حتی در حرف هم حاضر به قبول حداقل معیارهای قوانین بین المللی نیست. درست یک هفته قبل از دستگیری رامیرز، فوجیموری در پاسخ به انتقادات «دادگاه حقوق بشر کشورهای قاره آمریکا» از سیستم قضائی پرو اعلام کرد که دیگر به تصمیمات این دادگاه پایبند نیست. در «دادگاه حقوق بشر» با محاکماتی که توسط دادگاه های نظامی پرو برگزار می شود و در آنها یک مشت افسر هم نقش دادستان را بازی می کنند و هم نقش قاضی و هم هیئت منصفه مخالفت شده بود. در دادگاه های نظامی پرو، متهم بهیچوجه حق بررسی شواهدی که علیه وی ارائه شده را ندارد. با وجود این، اگر کسی گمان می کند که می توان از طریق محاکم غیر نظامی پرو به جانی رسید بهتر است به سرنوشت قضات دیوان عالی کشور نگاه کند. اخیر این قضات، جرات مخالفت با فوجیموری به خود دادند. و او صاف و ساده همه شان را از کار برکنار کرد و افراد جدیدی را به جای آنها نشانند. رژیم شکنجه گر فوجیموری از حمایت کامل و دائم حکام آمریکا برخوردار است و اسلحه ارتش پرو را نیز آمریکائی ها تامین می کنند.

«اسکار رامیرز» را مسئول رهبری حزب کمونیست پرو در دوره دشواری می دانند که متعاقب دستگیری صدر گونزالو آغاز شد و از آن تحت عنوان «پیچی در جاده» نام می برند. حزب کمونیست پرو که در مطبوعات آن را «راه درخشان» می خوانند، از سال ۱۹۸۰ قیام مسلحانه تهیستان پرو را رهبری کرده است. آتش جنگ خلق علیرغم سرکوب وحشیانه و انباشته شدن زندانها از هزاران انقلابی که تحت شکنجه مداوم قرار دارند، و علیرغم تلاشهای تسلیم طلبانه ای که برای جوش دادن یک «توافق صلح» بعمل آمده، همچنان شعله می کشد. هرگونه ابراز نارضایتی و تظاهرات در شهرها (حتی از جانب احزاب رسمی مخالف فوجیموری) مورد یورش قرار گرفته و ممنوع اعلام شده است. در مناطق روستائی، نیروهای مسلح حکومت دهات را غارت می کنند و در مسیر خود به تجاوز و قتل دست می زنند. اینکه جنگ خلق علیرغم این دشواریها قادر به ایستادگی شده، گواه آنست که از حمایت قدرتمند و مداوم توده های انقلابی برخوردار است. جنگ خلق یگانه امید میلیونها پروتی است که سیاست تحمیلی «صندوق بین المللی پول» جهت «ثبات بخشیدن» به اقتصاد کشور هیچ بهره ای به آنها نرسانده است. اصلاً چنین سیاستی بر پایه فلاکت و سرکوب بیشتر همین توده ها استوار است. فوجیموری در بیانیه خود، دستگیری رامیرز را «پایان کار راه درخشان» خوانده است. پوچی این حرف، آشکار است. درست همانگونه که هفت سال پیش، چنین ادعاهائی به هنگام دستگیری گونزالو مطرح شد.

تحت شرایط حاکم بر پرو، محاکمه افراد به اتهام «خیانت» اقدامی مسخره و جنایتکارانه است. ماهیت ناعادلانه و غیرانسانی دادگاه های پرو بازتاب ماهیت رژیم است که این دادگاه ها را خلق کرده است. مردم مترقی سراسر جهان باید همراه با کمیته اضطراری بین المللی، رژیم فوجیموری را قویاً محکوم کنند. ما به مبارزه خود برای دفاع از جان آیمال گوسمان و خاتمه حبس انفرادی او ادامه می دهیم. ما همه عدالت خواهان را فرا می خوانیم که فعالانه به نقشه های از پیش اعلام شده فوجیموری علیه اسکار رامیرز اعتراض کنند.



زنان شوهرگم نهالی در صف فرماندهان و رزمندگان جنگ خلق

اخباری از پیشرویهای جنگ خلق در نپال و پرو

اخباری از جنگ خلق در نپال

سه سال و نیم از آغاز جنگ خلق در نپال میگذرد. این جنگ تحت رهبری حزب کمونیست نپال (ماتونیست) قرار دارد. جنگ خلق در نپال با نیروی کوچک آغاز شد، اما از همان ابتدا از پشتیبانی گسترده در بین کارگران و دهقانان نپالی بهره مند بود. به موازات گسترش جنگ خلق، هزاران دهقان فقیر و بی زمین و کارگران بطور متشکل در این جنگ شرکت جستند. این جنگ در کشوری به پیش می رود که یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی میکنند؛ ۶۰ درصد بیسوادند و ۱۰ درصد از زمینداران و دهقانان مرفه صاحب ۶۵ درصد زمینهای زیر کشت اند. نپال تغییرات ریشه ای انقلابی در سیاست و اقتصاد را با التهاب و بی صبری طلب می کند، و جنگ خلق با همین هدف به پیش می رود. توده های کارگر و دهقان تحت رهبری حزب کمونیست نپال (ماتونیست) تفنگ برداشته و جرات آفرینش جامعه ای نوین بر خاکستر جامعه پوسیده و پر درد و رنج کنونی را به خود داده اند. مشتاقان فراوان این راه هرگز به گرد پای رنج و آلامی که جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی برای اکثریت مردم نپال به همراه آورده، نمی رسد. فداکاری و جرات و بلند پروازی توده کارگران و دهقانان و روشنفکران و زنان نپال در همین مدت کوتاه، دوست و دشمن را حیرت زده کرده است.

جنگ خلق در نپال بر پایه یک نقشه کلی و نقشه های کوتاه مدت از حالت ضعف نسبی خارج شده است. در بخش گسترده ای از منطقه عمده جنگ خلق که در غرب کشور

قرار دارد، نیروهای رژیم شکست خورده و مجبور به فرار شده اند؛ در نتیجه خلاء قدرت سیاسی بوجود آمده است. در بسیاری از این روستاها بساط «شورای گسترش روستائی» که قدرت سیاسی محلی دولت حاکم به حساب می آید، برچیده شده است. حزب کمونیست نپال (ماتونیست) با سازمان دادن توده ها، قدرت سیاسی نوینی را برقرار کرده و تحولات اقتصادی گسترده ای را به اجرا گذارده است. یکی از اقدامات اولیه قدرت سیاسی نوین، لغو تعهدات و قروض روستائیان به بانکهای دولتی و تقسیم اراضی و انبار محصولات اربابان در بین دهقانان بوده است. تحت قدرت سیاسی نوین، زنجیرهای انقیاد زنان و نقش سنتی زن و افکار کهنه و ارتجاعی مردسالارانه و پدرسالارانه ضربه خورده و زنان نقش مهمی در تحولات منطقه پایگاهی و پیشبرد جنگ خلق بازی می کنند. دسته های نظامی اولیه که از مهارت نظامی جزئی برخوردار بوده، آرایش نظامی بسیار ابتدائی داشته و عمدتاً از سلاحهای دست ساز محلی یا تفنگهای سر پر استفاده می کردند، تکامل یافته اند. تشکیلات نظامی کارگران و دهقانان که تحت رهبری حزب کمونیست نپال (ماتونیست) جنگ خلق را پیش میبرد، نسبت به قبل از مهارت جنگی بالاتری برخوردار شده است. این مهارت عمدتاً در جریان جنگ و رویارویی با دشمن بدست آمده است. اینک دسته های نظامی اولیه در بسیاری نقاط، بخصوص در غرب کشور، به جوخه تبدیل شده اند. در مواردی نیز، برخی گروهان ها در حال شکل گیری است. نیروهای مسلح انقلابی در جریان کمین گذاری و حمله به نیروهای پلیس دولتی، سلاحهای مدرن و

دستگاههای بی سیم بدست آورده اند. اکنون بسیاری از جوخه ها سلاحهای مدرن در اختیار دارند و در پیشبرد عملیات چریکی مانند کمین گذاری، مهارت بیشتری بدست آورده اند. نقشه های نظامی مرکزی بطور سراسری و هماهنگ به اجرا گذارده میشود. محبوبیت حزب کمونیست نپال (ماتونیست) در سراسر نپال آنچنان گسترش یافته که فراخوان سازمانهای توده ای حزب در پایتخت مبنی بر انجام اعتصاب سراسری (بستن دکانها و مدارس و غیره) همواره با موفقیت تقریباً کاملی روبرو می شود.

در نتیجه پیشروی جنگ خلق نیروهای نظامی و سیاسی محلی دولت از بسیاری نقاط بیرون کشیده اند؛ و در چندین منطقه، قدرت سیاسی نوین محلی شکل گرفته است. در این مناطق، حدود ۵۰۰ نفر از اهالی در مجمع عمومی گرد می آیند و حزب کمونیست لیستی را برای انتخاب کمیته های محلی پیشنهاد می کند. تاکنون چند صد کمیته ی محلی، نهادهای اولیه قدرت نوین را بوجود آورده اند که چند صد هزار نفر را تحت پوشش خود دارند. از ۲۰ کمیته محلی، یک کمیته منطقه ای تشکیل می شود و هر کمیته محلی شامل سه تا چهار روستاست. همه توده ها در سازمانهای توده ای مربوط به خود متشکل هستند و به طرق گوناگون در اعمال قدرت سیاسی شرکت میکنند. کمیته های قدرت سیاسی نوین مشتمل است بر یک نماینده از حزب کمونیست، یک نماینده از ارتش چریکی، یک نماینده از سازمان زنان، یک نماینده از میان روشنفکران و یک نماینده از تشکیلات اقلیتهای ملی. این تجربه تاکنون ثمربخش بوده و کارآئی خود را نشان

داده است.

این ها مناطق پایگاهی اولیه و بی ثباتی هستند و تا تبدیل آنها به مناطق پایگاهی با ثبات، ممکنست بارها بین دشمن و نیروهای انقلابی دست بدست شوند. اما جنگ خلق بدون این پشت جبهه ها نمیتواند بطور طولانی مدت علیه دولت حاکم و با هدف سرنگونی نهائی آن و کسب سراسری قدرت سیاسی ادامه یابد. بدون این مناطق پایگاهی، جنگ خلق نمی تواند تبدیل به یک جنگ واقعا توده ای شود؛ نمی تواند دشمن را به سرزمینهای خودی بکشاند و در میدانی مساعد حال خود به نبرد با نیروهای تا به دندان مسلح دولت ارتجاعی پردازد؛ و اگر این مناطق به پایگاه هائی که سیاست نوین، اقتصاد نوین و فرهنگ نوین را در خود شکل می دهند و نمایندگی می کنند تبدیل نشوند، نمی توانند پشت جبهه های محکم و بادوامی برای جنگ خلق باشند.

حزب کمونیست نپال (مائونیست) نه تنها جنگ خلق را در مناطق روستائی پیش می برد بلکه از کلیه اشکال مخفی و قانونی برای بسیج و سازماندهی مبارزات سیاسی توده ها در سراسر کشور منجمله در شهرهای بزرگ و پایتخت سود می جوید. صدها روزنامه و نشریه توسط توده ها و سازمانهای توده ای که از حزب و جنگ خلق الهام می گیرند منتشر میشود و نیازهای سیاسی و فرهنگی توده ها را پاسخ می گوید. کلیه این فعالیتها و سازمانهای سیاسی و توده ای هر چند مستقیما درگیر جنگ نیستند، اما از روند پیشبرد جنگ خلق تبعیت می کنند و در خدمت آن قرار دارند.

اخباری از جنگ خلق در پرو

مطبوعات رسمی ارتجاعی و امپریالیستی معمولا خبر پیشرویهای جنگ خلق در پرو را پنهان می کنند یا تحریف شده ارائه می دهند. اما با مرور همین حد از اخبار هم می توان این واقعیت را دریافت که جنگ خلق همچنان ادامه دارد. این جنگ که گاه توسط واحدهای بزرگی از ارتش رها تیبخش خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو به پیش می رود، بویژه در منطقه هواپاگای علیا، شمال استان آیاکوچو و بخشهایی از استان آنکاش جریان دارد. نکته دیگری که از این اخبار بر می آید، بسیج شمار قابل توجهی از رزمندگان جوان به صفوف ارتش رها تیبخش خلق، و حضور زنان در رده فرماندهان واحدهای چریکی است. مسلما پیشرفت جنگ خلق از دل فراز و نشیب ها و گذر از دشواریهای عظیم صورت می گیرد. جنگ خلق در شرایطی پیش می رود که به قول یکی از اسناد کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در فوریه ۱۹۹۸: «توده ها دوباره و به تدریج

فعال می شوند. برخی سخنگویان ارتجاع از «ظهور یکباره جریانی جدید» می گویند، از اینکه «راه درخشانی ها دوباره سازمان یافته اند»، از اینکه «مناطق عملیاتی خود را گسترش داده اند»، و «به مرحله عقب نشینی نقطه پایان نهاده اند»... پیشروی جنگ خلق در بحبوحه مبارزه ای سخت و مصمم انجام می گیرد. نبرد، مرکز کار ماست. برای دفاع از کمیته های خلق و مناطق پایگاهی، خونها داده شده است.»

آنچه در زیر می آید، گزارشاتی است که از نزدیک به یکسال پیش تا ماه آوریل امسال جمع آوری شده است. علاوه بر این گزارشات، در دو ماهه اخیر اخباری مبنی بر وقوع یکرشته عملیات نظامی بعد از دستگیری رفیق فلیسیانو رهبر کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو به گوش می رسد.

۸ اکتبر ۱۹۹۸، حداقل دو سرباز در جریان شیخون چریکهای مائونیست به یک گشت ارتش در استان آیاکوچو کشته شدند. در این حمله یک سرباز دیگر زخمی شد. طی چند هفته پیش از این حمله، نیروهای حکومتی مرتبا مورد حمله چریکها قرار گرفته بودند.

۲۵ نوامبر، یک ستون ۱۰۰ نفره از رزمندگان چریک به پاسگاه پلیس در شهرک «کنچوکوس» واقع در استان آنکاش حمله بردند. آنها موفق به مصادره اسلحه و مهمات و وسائل بی سیم، و مقادیری پول از بانک محلی، و دارو از درمانگاه و داروخانه ها شدند. گروهی از جوانان محل به ستون چریکی پیوسته و همراه آنان به کوه و جنگل زدند.

۵ دسامبر، نزدیک به ۴۰ رزمنده حزب کمونیست پرو به آبادیهای واقع در کوهستان آند (استان آنکاش) رفتند. در میان آنها، پنج زن جوان به چشم می خوردند. اهالی در میادین مرکزی جمع شدند و به سخنرانی های انقلابی گوش فرا دادند. چریکها بعد از جمع آوری دارو و غذا به جنگل بازگشتند. در همین دوره، پاسگاه های ارتش دوباره در منطقه بر پا شده تا از فعالیت ارتش رها تیبخش خلق جلوگیری کند.

۱۰ دسامبر، چریکهای مائونیست بخشی از بزرگراه مرکزی در فاصله «تینگو ماریا» و «پوکاپیا» در منطقه هواپاگای علیا را با آتش زدن لاستیک مسدود کردند. آنها که شامل ۲۰ زن و مرد بودند به مدت ۴ ساعت مانع عبور و مرور وسائط نقلیه شدند و بر دیوارهای حاشیه بزرگراه و بر چند اتوبوس، شعارهای حزب را نوشتند. آنها در بین مسافران به تبلیغ پرداخته و آنان را به حمایت از جنگ خلق فرا خواندند و خواست «رفتار انسانی با صدر گونزالو» رهبر حزب که ۷ سال است در زندان انفرادی بسر می برد را مطرح نمودند. در جریان این عملیات ۵ تانکر خالی به آتش کشیده شد. برای

اینکار چریکها از دینامیت و بمبهای فسفری استفاده کردند. دو کامیون متعلق به کمرگات دولتی نیز نابود شد.

۷ دسامبر، یک ستون ۸۰ نفری از چریکها وارد شهرک «موله پاتا» شدند. این شهرک در استان «لا لیبرتاد» واقع است. آنها اعلام یک اعتصاب مسلحانه یکروزه کردند و مانع از برگزاری دور دوم انتخابات شهرداریها شدند. اهالی شهرک تعریف کردند چریکها در حالی که شعارهای ضد حکومتی می دادند از ارتفاعات پایین آمدند. بیست روز قبل از آن نیز چریکها وارد شهرک «لا آگوتیله را» شده، خوراک جمع آوری کرده و بر دیوارها داس و چکش نقش کردند. آنها به پخش اعلامیه پرداخته و مردم را دعوت کردند تا به اعتصاب مسلحانه علیه حکومت پیوندند.

۱۷ دسامبر، وزارت دفاع پرو اعلام ادامه وضعیت فوق العاده به مدت ۲ ماه در بخشهایی از استان «اوکاپالی» و «هوانوکو» کرد. طی این مدت، ارتش کنترل کل منطقه را از مقامات غیر نظامی گرفت.

اوایل مارس ۱۹۹۹، نزدیک به پنجاه چریک به شهرکهای مختلف استان آنکاش وارد شده و خواهان استعفای مقامات محلی شدند. ۲۴ آوریل، یک ستون ۲۰ نفره از چریکهای مائونیست به شهرک چونگوس در استان آیاکوچو رفته و لباس و خوراک و دارو جمع آوری کردند.

۲۹ آوریل، یک ستون ۱۵ نفره چریکی که فرمانده آنها یک زن بیست و چند ساله بود در جاده «تینگو ماریا - آنوکایو» در منطقه هواپاگای علیا، یک گشتی پلیس را به کمین انداختند.

در دنیای امروز جنگ خلق در نپال و در پرو که تحت رهبری احزاب مائونیست عضو «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به پیش می روند، طلایه دار جنگهای انقلابی دیگری هستند که در آینده نزدیک در بسیاری از نقاط جهان توسط پرولتاریا و متحدانش و تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی بر پا خواهند شد. جنگ خلق در نپال و پرو، دورنمای ایجاد جوامع سوسیالیستی نوینی را ترسیم می کند. به همین جهت قدرتهای امپریالیستی بشدت به آنها حمله می برند؛ مطبوعات رسمی اخبار پیروزیهای «هیچ بودگان دنیا» را مسکوت می گذارند؛ یا تصویری هیولا گونه از آنها ارائه می دهند. مرتجعین زرادخانه امنیتی و نظامی خود را به کار می اندازند تا این تلاشهای انقلابی برای ایجاد جامعه ای نوین را عقیم بگذارند. مسلم است که مسیر پیشروی این جنگها پر فراز و نشیب و مملو از شکست و پیروزی خواهد بود. زیرا مرتجعین هرگز بدون مقاومت و به میل خود، قدرت را به پرولتاریا و خلق واگذار نخواهند کرد.

خلق چین ...

پرولتاریا و حزیش می توانند چنین انقلابی را رهبری کنند. بعلاوه، این انقلاب برخلاف انقلابات دمکراتیک کهن در عصر ماقبل امپریالیسم به سرمایه داری نمی انجامد، بلکه به سوسیالیسم و کمونیسم راه می گشاید. در عین حال که تفکر مانو بر تحلیل پایه ای لنین و انترناسیونال کمونیستی از جهان معاصر استوار بود، او قادر شد بر پایه تجربه غنی پیشروها و نیز شکستهای انقلاب چین این درک اولیه را بنحو عظیمی تعمیق کند. او از عبارت «انقلاب دمکراتیک نوین» برای تشریح انقلاب بورژوا دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا استفاده کرد. این درک یک جزء اساسی از شناخت مائونیستهای جهان به حساب می آید.

مانو با اشاره به «نوین» بودن انقلاب دمکراتیک، توجه همگان را به تفاوتی که این انقلاب با انقلاب دمکراتیک نوع کهن داشت جلب کرد: انقلاب دمکراتیک نوین می بایست توسط طبقه کارگر رهبری شود. خصلت این انقلاب، بورژوا دمکراتیک بود زیرا فئودالیسم و امپریالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را آماج قرار می داد، کل بورژوازی را بمثابه دشمن مشخص نمی کرد و هدف از آن، برقراری سوسیالیسم نبود. این فئودالیسم و امپریالیسم بودند که بار عظیمی بر گرده خلق نهاده و نیروهای مولده را در چنگال خود خفه می کردند. امکان و ضرورت متحد کردن کل خلق علیه این دشمنان وجود داشت. این شامل متحدان ضعیف و متزلزل نظیر بورژوازی ملی هم می شد که رویای یک چین قدرتمند سرمایه داری و آزاد از سلطه امپریالیسم را در سر می پروراند.

اشاره مانو به «نوین» بودن انقلاب دمکراتیک یک علت دیگر هم داشت که به موضوع بالا مربوط می شد: این انقلاب دمکراتیک، نوین است دقیقا بدین دلیل که برخلاف انقلابات دمکراتیک پیشین در غرب نظیر انقلاب فرانسه، به سرمایه داری نمی انجامد بلکه به سوسیالیسم راه می گشاید. چرا؟ زیرا انقلاب دمکراتیک نوین از طریق نابودی قهرآمیز امپریالیسم و فئودالیسم، موانع عمده در راه ایجاد یک اقتصاد سرمایه دارانه مستقل و قدرتمند را کنار می زند. اما مهمتر از آن، رهبری پرولتاریا تضمین می کند که انقلاب دمکراتیک راه مرحله دوم یعنی انقلاب پرولتری سوسیالیستی که هدف استقرار یک جامعه سوسیالیستی را دنبال می کند و بخشی از مبارزه جهانی برای کمونیسم است را هموار سازد. همانطور که مانو به روشنی بیان کرد: «انقلاب دمکراتیک نوین در را بروی سرمایه داری می گشاید اما بیشتر از آن، راه سوسیالیسم را باز می کند.»

جنگ درازمدت خلق

در سال ۱۹۲۷ ژوزف استالین خاطر نشان کرد که یکی از شرایط مشخصه انقلاب چین این بود که «انقلاب مسلح در تقابل با ضد انقلاب مسلح قرار گرفت.» مانو این نکته را تکامل داد و ثابت کرد که راه پایه ای انقلاب، پروسه جنگ درازمدت است. دهقانان و بویژه دهقانان فقیر، نیروی عمده انقلابند اما طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست خود، نیروی رهبری کننده است.

مانو مسئله کسب قدرت سیاسی توسط نیروی اسلحه را دقیقا در سر لوحه کار انقلاب قرار داد. او این نکته را در اظهاریه مشهورش چنین جمع بندی کرد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» دشمنان مانو هرگز وی را بخاطر این گفته و مشخصا بخاطر بکار بستن این اصل در چین نبخشیدند. ارتش تحت رهبری کمونیستها در چین، سلطه سنگین امپریالیستها، سرمایه داری بوروکراتیک و فئودالیسم را در هم شکست. اما اظهاریه مانو صرفا جمع بندی موجزی از عملکرد دیرینه و همیشگی طبقات استثمارگر بود. آیا هیچگاه شده که مرتجعین برای حفظ حاکمیت خود به قوه قهر متوسل نشده باشند؟ تاریخ گواه آنست که طبقه حاکمه «عدم توسل به قهر» را به گوش ستمیذگان موعظه می کند اما خود هر کجا که برای حفظ حاکمیتش ضروری باشد به شکنجه و حبس و کشتار دست می یازد.

مانو قوانین عام جنگ و نیز صفات مشخصه جنگ انقلابی خلق چین را مورد مطالعه و بررسی قرار داد. او دریافت که به علت خصلت جامعه چین، می توان جنگ را آغاز کرد؛ حتی زمانی که دشمن به مفهومی کلی و استراتژیک قویتر از خلق است. اما از طریق پیشبرد جنگ می توان به تدریج این اوضاع را عوض کرد و به جایی رسید که توان نیروهای خلق بر قوای دشمن برتری یابد و نیروهای انقلابی بتوانند دست به تعرض استراتژیک بزنند. راه جنگ درازمدت خلق، نیروهای انقلابی را قادر می سازد که به استقبال توفانها بشتابند و فعالانه نقاط ضعف خود را به قوت تبدیل کنند. این راه، توان نیروهای مسلح خلق را بر نقطه ضعیف دشمن متمرکز می کند. این نقطه ضعیف، مناطق گسترده روستائی در کشورهای تحت سلطه است که در آنجا دهقانان، نیازمند و تشنه نبرد در راه رهائی هستند. بدین طریق نیروهای انقلابی می توانند «شهرها را از طریق دهات محاصره کنند»، قدرت سیاسی سرخ را ذره ذره در مناطق پایگاهی مستقر نمایند، تا زمانی که شرایط در سراسر کشور و در پیوند با تحولات بین المللی، نیروهای انقلابی را قادر به تعرض و کسب پیروزی

سراسری سازد.

زمانی که مانو این راه را مطرح کرد، هنوز مسیری ترسیم نشده به حساب می آمد. مانو و حزب کمونیست چین در کوره پراتیک انقلابی یک آموزه همه جانبه نظامی پرولتری را تدوین کردند. اگرچه سرزمین های گسترده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین در برگیرنده کشورهای گوناگون با شرایط بسیار متفاوت از یکدیگرند؛ و هر یک از آنها بکاربست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم در مورد مسائل جامعه و انقلاب را طلب می کند، اما جوانب عمومی آنچه «راه چین» نام گرفته، جهت گیری پایه ای انقلاب در کشورهای تحت سلطه را ارائه می دهد. به همین خاطرست که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، آموزشهای مانو را «نقطه رجوع پایه ای» برای این کشورها می خواند. تجزیه و تحلیل تحولات مهمی که طی چند دهه اخیر در جهان اتفاق افتاده بدون شک یک وظیفه حیاتی است، اما این وظیفه را با حرکت از شالوده مائونیستی می توان متحقق کرد، نه با تضعیف آن. بعلاوه، حتی در کشورهای امپریالیستی که شکل بندی اجتماعی - اقتصادی مستلزم یک راه انقلاب متفاوت یعنی قیام در شهرها و سپس پیشبرد جنگ داخلی است، آموزش های مانو در مورد جنگ خلق یک کاربرد جهانشمول دارد.

طی پنجاه سالی که از پیروزی انقلاب چین می گذرد، هر نوع «الگوئی» برای خلقهای ستم دیده پیشنهاد شده است. اتحاد شوروی از سال ۱۹۵۶ توسط طبقه حاکمه سرمایه دار نوحاسته غصب شد و به مرکز رویزیونیسم مدرن تبدیل شد. اینها کسانی بودند که در حرف از مارکسیسم می گفتند اما در خط و پراتیک واقعی خود، مارکس و لنین را تقبیح می کردند. طبیعتا رویزیونیستها مانو را دشمن سرسخت خود می دانستند؛ زیرا او بود که برای افشای ماهیت بورژوائی رویزیونیستها مبارزه کرد و با آنها به مقابله برخاست. (حتی امروز هم دشمنان ها و بهتان های رویزیونیستی علیه مانو کاملا پایان نگرفته است. اگر چه اخلاف رویزیونیستها برخی اوقات بدشان نمی آید خود را به مانو بچسبانند، اما همزمان آموزش های او را زیر سوال می برند.)

رویزیونیستها طرح به اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه داری» را در مقابل کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین گذاشتند. این نه راه جنگ درازمدت خلق و انقلاب دمکراتیک نوین بود که مانو ترسیم کرده بود، و نه سرمایه داری «کلاسیک» که قدرتهای امپریالیستی غرب مبلغ آن بودند. در واقع «راه غیر سرمایه داری» به معنای ادامه حاکمیت سرمایه داری بوروکراتیک در

اتحاد با فنودالیسم بود. تفاوت اساسی در این بود که طبقات حاکمه در این کشورهای «غیر سرمایه داری» به حکام واقعا سرمایه دار اتحاد شوروی مرتبط بودند. یعنی به کسانی که به مشابه یک قدرت مهم امپریالیستی سر بلند کرده و بلوک امپریالیستی تحت رهبری آمریکا را بر سر سلطه جهانی به مصاف طلبیده بودند. هند یعنی دومین کشور بزرگ دنیا با صدها میلیون مردم ستمدیده اش، گل سرسبد این راه ضدانقلابی بود. نظام اجتماعی ارتجاعی، دست نخورده باقی مانده بود. مبارزات انقلابی که توسط کمونیستها رهبری می شد به طرز وحشیانه ای سرکوب شده بود. و کل کشور همچنان به نظام جهانی امپریالیستی قفل بود. جای تعجب نیست که فراخوان «راه ما راه چین» چنان تاثیر خیره کننده ای در هند و سایر کشورها گذاشت، زیرا این به معنای گسست از پارلمنتاریسم، خوشخدمتی و مسالمت در برابر طبقه حاکمه، و اتحاد بین المللی با حکام خائن شوروی بود.

سایر اشکال رویزیونیسم نیز بر سر استراتژی پایه ای و خصلت انقلاب در کشورهای تحت سلطه، به جدال با مائونیسم برخاستند. یک شاخه از رویزیونیسم که با عنوان «گواریسم» (بر گرفته از نام چه گوارا از رهبران انقلاب کوبا) از آن یاد می شود، مخالفت خود با مائونیسم را در پشت برخی جملات چپ نمایانه پیرامون «انقلاب سوسیالیستی تک مرحله ای» پوشاند. این خط، پتانسیل انقلابی دهقانان را زیر سوال برد و پیشبرد جنگ درازمدت خلق را نفی کرد. در مقابل، بر مبنای خط «گواریستی» قرار بود که یک گروه کوچک از «منجیان» اوضاع سیاسی کل کشور را دگرگون کنند و از طریق قیام در شهر و یا فرمایشی رژیم موجود به یک پیروزی سریع دست یابند.

اما این خط که «راه سریع و میانبر» انقلاب بنظر می رسد، در واقع راهی است که سریعاً به تسلیم طلبی می انجامد؛ زیرا وظیفه واقعی بسیج توده ها برای ریشه کن کردن جامعه کهن و انجام یک گسست پایه ای از نظام جهانی امپریالیستی را به کنار می نهد. هر کجا که این خط به عمل گذاشته شده، هرگز به استقرار حاکمیت پرولتاریا و خلق نینجامیده است. در مفهومی کلی، این نوع مبارزه مسلحانه واقعا به مشابه مکمل استراتژی مذاکره و اتحاد با بخشهای به اصطلاح مترقی طبقات حاکمه در نظر گرفته شده است.

به همین ترتیب، بعد از مرگ مائو و غصب قدرت توسط رهروان سرمایه داری در چین، بسیاری از دوستان و ستایشگران سابق چین انقلابی به کاروان نیروهای ضد مائو پیوستند. این نیروها که توسط انور خوجه

رهبر آن زمان آلبانی هدایت می شدند، حملات خود را بر آموزش های مائو در مورد خصلت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم متمرکز کردند؛ اما علاوه بر این به کل پراتیک مائو در زمینه پیشبرد جنگ درازمدت خلق نیز حمله بردند. خوجه همان اتهاماتی که قبلا رویزیونیستهای شوروی به مائو می بستند را تکرار کرد و گفت که او نقش رهبری کننده پرولتاریا را کنار گذاشته و «پیشبرد جنگ بدون دورنما» را تبلیغ می کند. اما در واقع مائو بر یک نکته اساسی تاکید گذاشته بود: پرولتاریا باید کل خلق را در انجام انقلاب رهبری کند. بدین مفهوم، مائو این نکته مشهور لنین را بکار بست و تکامل داد که یک کمونیست نباید «منشی تریدیونیون باشد، بلکه باید تریبیون خلق باشد».

مائو پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین در سال ۱۹۴۹ را «نخستین گام در یک مارش ده هزار فرسنگی» خواند. بدین ترتیب او مبنای یک انقلاب عالیتر و عمیقتر یعنی انقلاب سوسیالیستی را نهاد و راه آن را هموار ساخت. از همان سال ۱۹۴۹ دو راه سوسیالیسم و سرمایه داری در چین در برابر هم قد علم کردند. این رویارویی به طرق حاد و پیچیده ای بروز کرد. این رویارویی به مبارزاتی انجامید که از لحاظ قهرمانی ها دست کمی از راهپیمائی طولانی نداشت؛ و از لحاظ پیروزی ها خیره کننده تر از شکست قوای گومیندان در سال ۱۹۴۹ بود. انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ شکست خورد. اما پیش از آن، انقلاب پرولتری طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در فاصله ۷۶ - ۱۹۶۶ به قله های بیسابقه ای دست یافت و شالوده پیشرفت آتی آن منجمله در خود چین ریخته شد. زمانی که شکوفه مرحله سوسیالیستی انقلاب چین باز شد و مائو ایدئولوژی انقلابی را بیشتر تکامل داد، اهمیت آموزش های اولیه وی در مورد انقلاب دمکراتیک نوین بیش از پیش مشخص شد. مائو مهمترین مبارزه ای که جهان به خود دیده بوده را برای رهائی یک ملت ستمدیده به پیش برد، اما او یک ناسیونالیست نبود. موضع و دیدگاه و روش مائو، پرولتاریای بین المللی را نمایندگی می کرد. (۱)

پیشروی انقلاب به مرحله دوم و بالاتر، یعنی سوسیالیسم، فقط بدان خاطر ممکن شد که رهبری طبقه کارگر بطور قاطع در سراسر دوران انقلاب دمکراتیک نوین برقرار بود. در درجه اول این به معنای رهبری حزب کمونیست مسلح به علم انقلاب پرولتری یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم بود.

رهبری پرولتاریا صرفاً در حرف نیست؛ این یک رهبری ادعائی صرف نیست؛ فقط

بیان امیال ذهنی چند رهبر هم نیست. رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست او در انقلاب دمکراتیک نوین، نتایج عمیقی برای کل جریان انقلاب در بر دارد، بر تمامی مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیکهایش تاثیر می گذارد، و در سیاستهای نیروهای انقلابی در هر مرحله انقلاب تبارز می یابد. طی تاریخ طولانی انقلاب چین، اهمیت حیاتی مناطق پایگاهی نه فقط از زاویه نقش نظامی آنها در مقابله با دشمن، بلکه به مشابه طریقی که توده ها می توانند تحت رهبری حزب کمونیست دگرگونی اجتماعی را به پیش ببرند، روشن شد. در این مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی نوین متکی بر توده های خلق، فرهنگ نوین و جوانه های مناسبات اقتصادی نوین شکل گرفتند. این مناطق نقش مشعل راهنما را برای کل کشور بازی کرده و شرایط ادامه انقلاب تا کسب سراسری قدرت را ایجاد نمودند. امروز این تجربه بار دیگر در پرو، نپال و نقاط دیگر زنده شده است.

برای مثال، اینکه آیا انقلاب قادرست زنان را برانگیزد تا به ستم پدرسالارانه هزاران ساله ضربه بزنند، یا به جای اینکار تحت عنوان «متحد کردن مردم» مبارزه زنان را مانع می شود یا حتی سرکوب می کند، کاملاً به خصلت طبقاتی انقلاب مربوط است؛ کاملاً به این مربوط است که اهداف انقلاب در جهت جامعه بی طبقه هست یا نه؛ اینکه آیا یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست واقعی وجود دارد که فعالانه بخش پیشرو توده ها را با جهان بینی پرولتری آموزش دهد و تربیت کند و درون حزب و سایر تشکلات سازمانشان دهد یا نه، کاملاً در گرو اینست که مبارزه به مرحله انقلاب سوسیالیستی خواهد انجامید یا نه. بدون چنین حزب کمونیستی، نیات حسنه به جایی نخواهد رسید.

پنجده سال می گذرد و جذب تاریخی پیروزی جنگ خلق در چین درخشنده تر از پیش باقی است. این نمونه بارز دستاوردهائی است که تاکنون توسط طبقه ما حاصل شده است. نمونه انقلاب چین، ما را از شور و هیجان سرشار می سازد تا فصل های جدیدی از حماسه انقلابی پرولتاریا را به رشته تحریر درآوریم. ما با تعمیق درک خود از درسهای انقلاب چین، بر توان خویش در رهبری توده ها می افزائیم تا امر نابودی قهرآمیز جهان کهنه و آغاز ساختمان جهان نو را به پیش بریم.

(۱) بحث در مورد تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین از حوصله این مقاله خارج است. در این زمینه رجوع کنید به مقالات مفصلی که در شماره های قبلی جهانی برای فتح بویزه شماره ۷، ۱۴ و ۲۰ منتشر شده است.

اول اکتبر ۱۹۴۹: «خلق چین پیا خاسته است!»

بمناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب چین - مقاله ای از نشریه جهانی برای فتح شماره ۲۵

روز اول اکتبر ۱۹۴۹، از میدان «تین آن من» در قلب پکن، مائوتسه دون با این جمله برقراری جمهوری خلق چین را به جهانیان اعلام کرد: «خلق چین پیاخاسته است!» امسال برگزاری متحدانه جشن پنجاهمین سالگشت این پیروزی از جانب انقلابیون پرولتر سراسر جهان، امری طبیعی و بجاست. ما این پیروزی حماسی و عظیم تاریخی را با تعمیق درک خویش از درسهای که حاصل فداکاریهای عظیم و سرانجام کامیابی انقلاب بود جشن می گیریم تا بتوانیم بهتر از گذشته این درسها را بکار بندیم.

در سال ۱۹۲۷، نیروهای ضدانقلابی شکار کمونیستهای چین را در شهرها آغاز کردند. شمار کمونیستها در نتیجه کشتارهای مرتجعین گومیندان بسیار کاهش یافت؛ بنابراین نیروهای باقیمانده از شهرها خارج شدند و انقلاب را به مناطق وسیع روستایی کشور کشاندند. بدین ترتیب یک پروسه مبارزاتی آغاز شد که بیش از دو دهه به طول انجامید و شامل سه جنگ متمایز بود: انقلاب ارضی؛ جنگ ضد ژاپنی؛ و سرانجام جنگ داخلی علیه طبقه حاکمه گومیندان. در جریان انقلاب مائوتسه دون و حزب کمونیست چین با انجام راهپیمایی طولانی و دیگر نمونه های بیسابقه ای که از قهرمانی اراده دادند، جهانیان را شگفت زده کردند. پیروزی ۱۹۴۹ فصل تازه ای در مبارزات انقلابی پرولتری در سطح جهان گشود، آتش مبارزه خلقهای ستمدیده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین علیه امپریالیسم را دامن زد و راه یک تجربه کاملا نوین در پیشبرد انقلاب سوسیالیستی را گشود.

مائو اصولی را تثبیت کرد که امروزه جزء بدیهیات است: در کشوری نظیر چین که توده های دهقان اکثریت اهالی را تشکیل می دهند و مستقیما از نظام نیمه فئودالی رنج می برند، دهقانان نیروی عمده انقلاب محسوب می شوند. اما در آن زمان، فقط اقلیت ناچیزی از کمونیستها با دیدگاه مائو موافق بودند. اکثر کمونیستها اعتقاد داشتند که انقلاب در کشورهای تحت سلطه و عقب مانده ای نظیر چین فقط زمانی فرا می رسد که انقلاب پرولتری در غرب پیروز شده باشد. بعلاوه انقلاب در کشورهای نظیر چین همان مسیری را خواهد پیمود که انقلاب بلشویکی طی کرد؛ یعنی طبقه کارگر نخست قدرت را در شهرهای کلیدی خواهد گرفت و سپس

جنگ با استثمارگران را در مناطق روستایی به پیش خواهد برد.

توان مائو در فهم و ترسیم راه انقلاب از نبوغش ناشی نمی شد بلکه حاصل سنتز تجربه هزاران هزار کمونیست و میلیونها توده در جریان پیشبرد انقلاب بود. اما این گنجینه تجارب که سرشار از قهرمانی، مبارزات سخت و شکستهای تلخ بود بخودی خود نمی توانست پاسخگوی مسائل انقلاب باشد. سایر رهبران از همین تجارب، نتیجه گیریهای متفاوتی کردند و به مواضع کاصلا متضادی رسیدند. آنچه مائو «مبارزه دو خط» نامید بر سر تعیین آماج، اتحاد طبقاتی پایه ای، خصلت و راه انقلاب چین براه افتاد.

برخلاف آنچه بعدها محققان بورژوا و رویزیونیستها ادعا کردند، مائو را بهیچوجه نمی توان نماینده دهقانان چین و مبارزه دیرینه آنان دانست. مائو در عین حال که به دهقانان و پتانسیل انقلابی آنان اعتماد بسیار داشت و از مبارزات گذشته درس آموزی کرد، اما خود نماینده یک طبقه متفاوت بود؛ نماینده پرولتاریا. یعنی طبقه ای که کمی پیش از آن تاریخ، در نتیجه نفوذ امپریالیسم پا به عرصه حیات نهاده بود. مائو مسلح به ایدئولوژی این طبقه بود. او از این ایدئولوژی که در آن زمان مارکسیسم - لنینیسم خوانده می شد برای تجزیه و تحلیل تضادهای جامعه و جمع بندی از تجارب انقلابی استفاده کرد. نکته مهمتر اینکه، مائو مارکسیسم - لنینیسم را در مورد مسائل مشخص انقلاب چین بکار بست. مائو طی این پروسه و نیز در جریان رهبری انقلاب سوسیالیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، علم پرولتری را به قله های نوین ارتقاء داد؛ به آنچه که امروز آن را مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم می خوانیم.

مائو دریافت که کشورهای نظیر چین به یک انقلاب دمکراتیک علیه نظام کهنه فئودالی و سلطه خارجی نیاز مبرم دارند. پیش از او نیز کسان دیگری علیه این دشمنان جنگیده بودند. بورژوازی چین و برخی نمایندگان مترقی آن نظیر سون یاتسن مبارزات قدرتمندی را علیه امپریالیسم و جامعه و فرهنگ کهنه فئودالی رهبری کرده بودند. میلیونها نفر از اقشار گوناگون مردم چین در این مبارزات بسیج شده بودند، اما سرانجام همگی این مبارزات به شکست انجامیدند و یا طعم خیانت را چشیدند. (جنایتکار بزرگ چانگکایشک، جبهه گومیندان را که توسط سون یاتسن ایجاد شده بود و

متحد کمونیستها بود، به یک دستگاه ضدانقلابی ترور و سرکوب تبدیل کرد.)

مائو خاطر نشان کرد که بورژوازی در چین عاجز از رهبری پیروزمندانه انقلاب دمکراتیک است. کل تاریخ قرن بیستم این حقیقت را بارها مورد تاکید قرار داده است: طبقه بورژوازی در کشورهای تحت سلطه مطلقا نمی تواند انقلاب دمکراتیک را به پیروزی رهنمون سازد.

بخش عمده بورژوازی یعنی طبقه سرمایه دار بوروکرات، به محصل عمده نفوذ امپریالیسم در این کشورها تبدیل شده است. کل موجودیت بورژوازی بوروکرات، وابسته به آنست که امپریالیسم را حمایت و نمایندگی کند. بورژوازی بوروکرات با تمامی عناصر عقب مانده فئودالی موجود در اقتصاد و فرهنگ این جوامع سازش کرده و آنها را تقویت می کند. طبقه سرمایه دار بوروکرات، یک آماج عمده انقلاب و به قول مائو یکی از «سه کوه بزرگی» است که همراه با فئودالیسم و امپریالیسم بر دوش خلق سنگینی می کند.

مائو بخشی از بورژوازی را که با امپریالیسم و فئودالیسم مخالفت می کند، «بورژوازی ملی» نامید و آن را جزء اردوی خلق بشمار آورد. اما مائو این را هم خاطر نشان کرد که بورژوازی ملی از نظر اقتصادی و سیاسی ضعیف است و با امپریالیسم و فئودالیسم بندهائی دارد. این نیرو فقط می تواند «به میزان و درجه معینی» از انقلاب حمایت کند و حتی می تواند تحت شرایط معینی جانب دشمن را بگیرد. رهبری انقلاب را بهیچوجه نباید به این طبقه سپرد. اولین «مبارزه دو خط» مائو علیه راست روان حزب بود که رهبری انقلاب را به بورژوازی واگذار کرده و نتایج فلاکت بازی بیار آوردند. کشتار کمونیستها و توده ها بدست قوای گومیندان که قبلا به آن اشاره شد، نتیجه این سیاست راست روانه بود.

مائو برای حاکم کردن این درک که فقط پرولتاریا می تواند از طریق حزب کمونیست خود پیشاپیش خلق قرار بگیرد و انقلاب دمکراتیک را بسوی پیروزی هدایت کند، مبارزه کرد. مضافا مائو این پدیده را از یک نقطه نظر انترناسیونالیستی پرولتری مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. مائو از این شناخت لنینی حرکت کرد که در عصر امپریالیسم، انقلابات دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی است. فقط

بقیه در صفحه ۱۸